

# [Afghanistan Digital Library](#)

adl1171

<http://hdl.handle.net/2333.1/2333.1/2280gc9w>



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

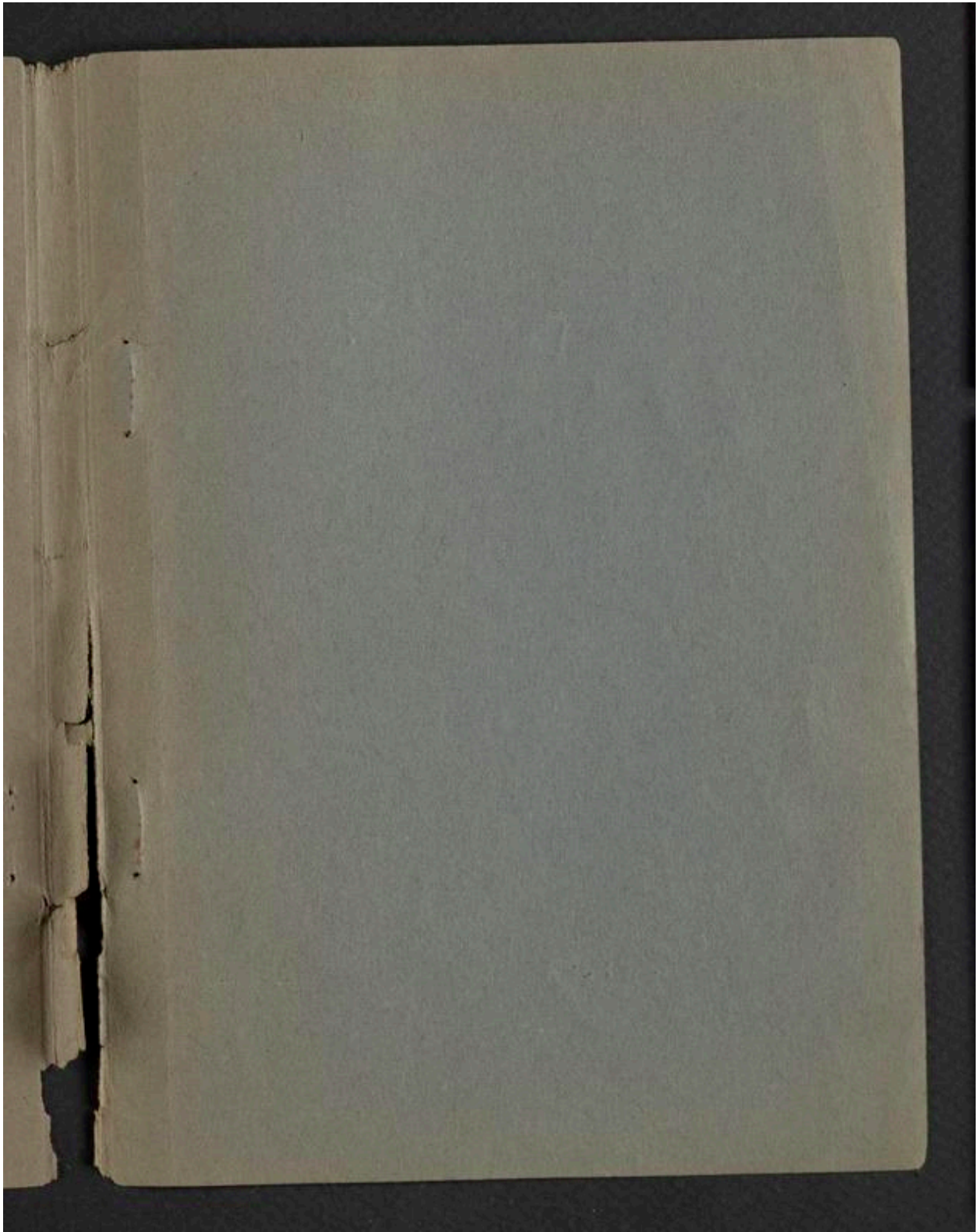
All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

# بگنرام

مؤلف : احمد علی کھزاد

از نشرات انجمن ادبی



نمبره : (۳)

از نشرات شعبه تاريخ

(۱۶)

نمبره عمومي :

# بگرام

تاليف

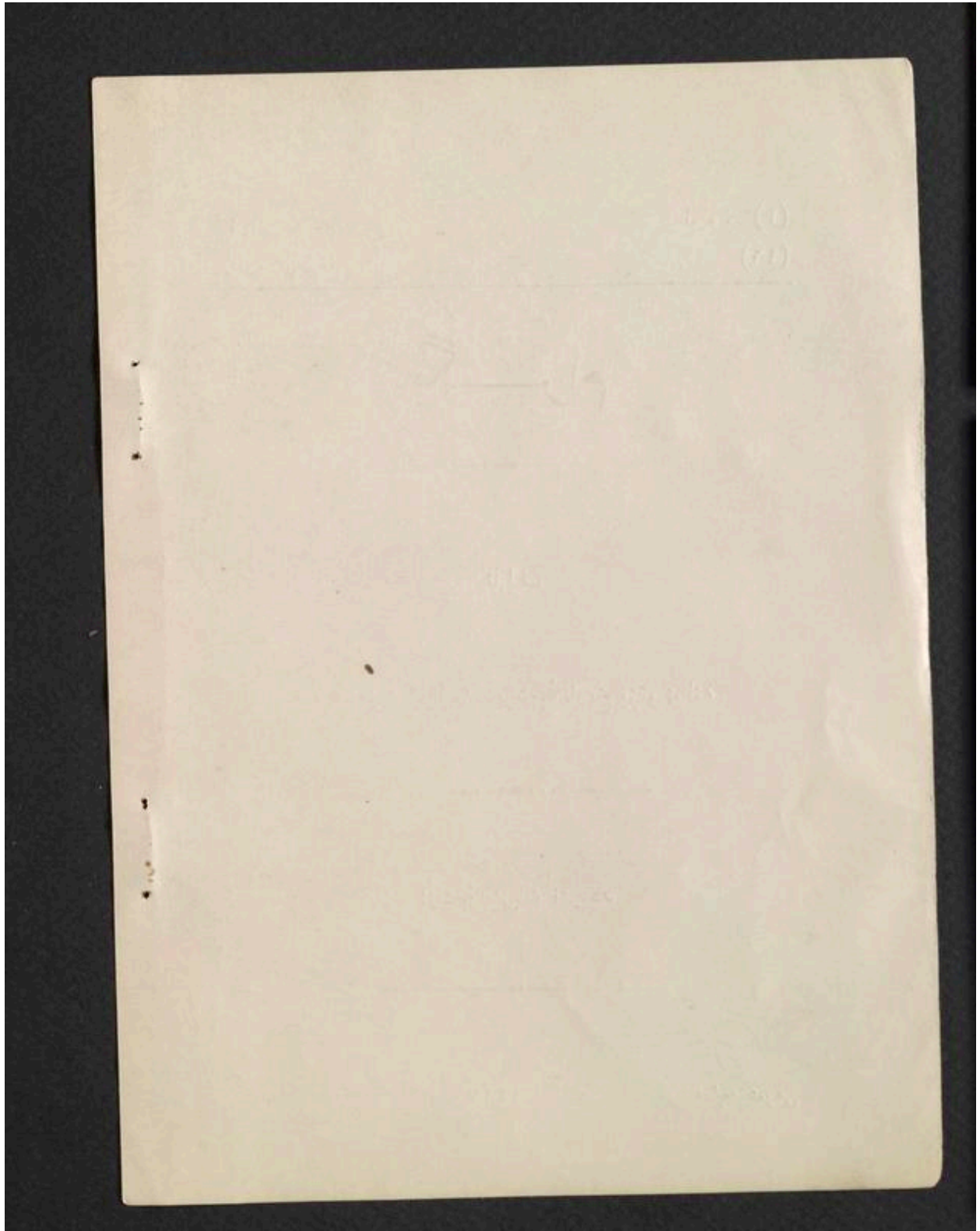
احمد علي « كهزاد » مدير شعبه تاريخ پښتو ټولنه

از شعبه نشریات نشر شد

مطبعه عمومي

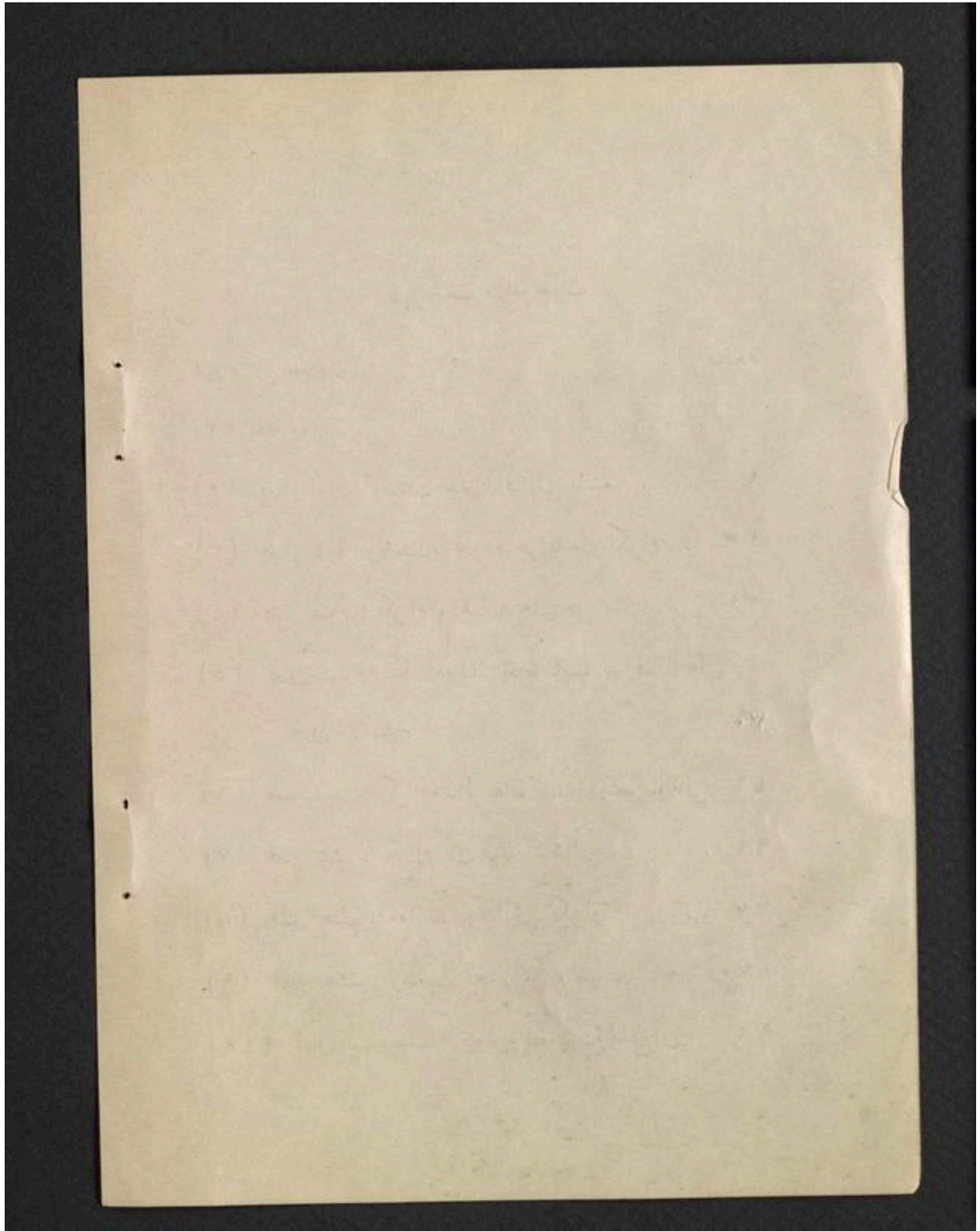
۱۳۱۷  
۱۹۳۸

کابل



## فهرست مندرجات

شماره	مضمون	صفحه
(۱)	مقدمه .....	
(۲)	فصل اول : وضعیت جغرافیای طبیعی .....	۱
(۳)	فصل دوم : وضعیت موجوده خرابه های بگرام .....	۱۳
(۴)	فصل سوم : بگرام و افسانه های ملی .....	۲۱
(۵)	فصل چهارم : بگرام و سائر نقاط کاپیسا در افسانه های قبل الاسلام	۳۰
(۶)	فصل پنجم : بگرام و سائر نقاط کاپیسا در عصر یونانی	۴۶
(۷)	فصل ششم : بگرام در عهد کوشانی .....	۶۱
(۸)	فصل هفتم : معا بد بودائی بگرام .....	۷۷
(۹)	فصل هشتم : وضعیت تجار رتی و سیاسی .....	۸۷
(۱۰)	فصل نهم : سلسله کاوش و حفاریات و نتایج آن ..	۹۶



## مقدمه

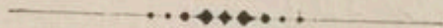
دو هزار و پنجاه سال قبل کنار نقطه ئی که آبهای  
خروشان غور بند - پنجشیر - شتل بهم مخلوط میشوند قصبه  
کوچک و مستحکمی داشتیم که ناعش باد فاع حملات داریوش  
واسکندر توام است . این شهر از قدیمترین بلاد « آریانا » بوده  
باموقعیت ممتازی که روی سرک هند - اراکوزی و باختر  
داشت همیشه واجد مرکزیت مهم بود . در زمان اسکندر  
وشاهان مستقل یونانی باختر حاکم نشین ولایت « پاروپامیزاد »  
و در دوره شاهان یونانی جنوب هند و کوه مرکز سلطنت  
کابلستان بشمار میرفت . با کوشانی ها اهمیت آن بیشتر شده  
یا بتخت بهاری امپراطوری بزرگ کوشان گردید . همین طور  
در زمان هیاطله و دیگر عناصر ترک و مغل تا اواخر قرن ۷ میلادی  
مرکزیت خود را از دست نداده بنام کایسامرکز سلطنتی بود  
که قلمرو آن تا « تاگزبلا » انبساط داشت . به این ترتیب  
این شهر بنام : - کی پن - جایاپورا - نیکا یا - کایسا - بگرام -



( ر )

نظر به تقاضای وقت زمانی حاکم نشین - مدتی مرکز ولایت  
ویش از ۶۰۰ سال نازمان شیوع دین مقدس اسلام پایتخت  
شاهی و امپراطوری « آریانا » محسوب میشد .

صفحات چندی که بعد از مقدمه می آید مظهر یک رشته  
افکار پریشانی است که حین حفاریات پار سال چیزی از زبان  
بومی ها و چیزی از روی آثار مکشوفه و قسمتی هم از ماخذ  
قدیم گرد هم جمع شده و امید میرود بایرا کنندگی که دارد  
جسته جسته بعضی دقائق حیات دو نیم هزار ساله این شهر باستانی را  
بنظر خواننده گرامی تصویر بتواند . « کهزاد »



# بگرام

## فصل اول

و ضعیف جغرافیائی طبیعی

نام - موقعیت - آب و هوا - آبیاری و زراعت - اهالی

\* \* \* \* \*

بگرام در عرف امروزی مابه موقعیت شهر قدیمی نسبت  
میشود که مورخین چینائی به اسم - «کی پیش» یا «کی پن»  
و جغرافیه نگاران یونان و رومن بنام «کایسا» یاد نموده اند  
واز «۱۵۰۰ ق م» تا «۴۷۵ ب م» مدت تقریباً «۶۲۵» سال  
پایتخت شاهی و امپراطوری افغانستان بود.

مثلیکه امروز نام کابل به خود پایتخت و بامفهوم وسیع تر  
اقلاً شش گروهی اطراف خود را هم در بر میگیرد همین طور  
کلمه «کایسا» به پایتخت و بر علاوه بامعنی جامع تر به تمام  
جلگه کوهدامن - کوهستان - ریزه کوهستان که بین حصار

( ۲ )

کوهستانی قشنگی محدود است اطلاق میشد .

« بگرام » نام فعلی « کایسا » کلمه ایست سا سنسکریت

و در اطراف آن مورخین چنین اظهار نظریه نمودند :

« کپتان » کنگهام « انگلیس در کتاب « جغرافیای قدیم هند »

می نویسد که : کلمه « بگرام » اصلاً « و یگرام » است .

« گرام » در سانسکریت « شهر » و « وی » حرف تعریفی است

که شهر را خصوصیت و افضلیت میدهد و معنی کلمه مر کبه

« و یگرام » شهر مهم - مرکز - پایتخت « میشود .

« سن » انگلیس می نویسد که : بگرام عبارت از « بیگ رام »

است . « رام » در سانسکریت « شهر » و « بیگ » در ترکی « خان »

را گویند و معنی مرکب هر دو « شهر خوبین » « شهر نجیب »

میشود .

از طرف دیگر « رام » در سانسکریت و حتی بزبان اهل هند

حاضر « خدا » است و اگر « بگ » بمعنی ( باغ ) یا عین همین

کلمه « باغ » فارسی باشد که « غ » آن به « گ » مبدل شده باشد

معنی کلمه مر کبه « باک رام » یا « بگ رام » « باغ خدا » میشود .

( ۲ )

کوهستانی قشنگی محدود است اطلاق میشد .

« بگرام » نام فعلی « کایسا » کلمه ایست سانسکریت

و در اطراف آن مورخین چنین اظهار نظریه نموده اند :

« کپتان » کنگهام « انگلیس در کتاب « جغرافیای قدیم هند »

می نویسد که : کلمه « بگرام » اصلاً « و یگرام » است .

« گرام » در سانسکریت « شهر » و « وی » حرف تعریفی است

که شهر را خصوصیت و افضلیت میدهد و معنی کلمه مرکب

« و یگرام » شهر مهم - مرکز - پایتخت » میشود .

« مسن » انگلیس می نویسد که : بگرام عبارت از « بیگ رام »

است . « رام » در سانسکریت « شهر » و « بیگ » در ترکی « خان »

را گویند و معنی مرکب هر دو « شهر خوبین » « شهر نجیب »  
میشود .

از طرف دیگر « رام » در سانسکریت و حتی بزبان اهل هند

حاضر « خدا » است و اگر « بگ » بمعنی ( باغ ) یا عین همین

کلمه « باغ » فارسی باشد که « غ » آن به « گ » تبدیل شده باشد

معنی کلمه مرکب « باگ رام » یا « بیگ رام » « باغ خدا » میشود .

( ٤ )

در زبان روسی « بوگ » یا « بوژ » خدا معنی دارد لذا

میتوان از کلمه « بوگ - کر ام » یا با حذف بك « گ »

از کلمه « بوگرام » معنی « ده خدا » گرفت.

« بهاگ » در سانسکریت « بخت » و « کر ام » قریه را گویند

و چون در اجتماع این دو کلمه دو ( گگ ) پشت هم میآید

با حذف یکی آن کلمه « بهاگرام » بدست میآید و « قریه بخت »

معنی میدهد .

« رام » یکی از شهر ادکان و پهلوانان افسانه‌ئی هند نیز میباشد

و اگر کلمه « بهاگ » یعنی « بخت » رایه آن وصل کنیم

« بهاگ رام » میشود و از آن معنی « بخت رام » می بر آید .

خلاصه بگرام بمعنی « پایتخت » یا « شهر نجبا » یا

« باغ خدا » یا « قریه راهب ها » یا « قریه بخت » هر چه

باشد اسم خوبی است و بکمال خوبی به موقعیت این نقطه مهم

مناسبت دارد و چون بگرام از یکطرف مدتی پایتخت شاهی

و امپراطوری افغانستان قدیم یا « آریانا » و از طرف دیگر

یکی از مراکز مهم بودائی بود از نقطه نظر تشکیلات مملکت

( ۵ )

داری کلمه « و بگرام » و از لحاظ جنبه مذهبی کلمه « بالکپه گرام » وجه تسمیه آنرا خوب تر شرح میدهد .  
چون مورخین یونانی رومن و چینی ازین نام ذکر کرده اند گفته میتوانیم که در قرون قبل از مسیح و ۵ - ۶ قرن اول ب م وجود خارجی نداشت و احتمال زیاد میرود که از یادگارهای عصر برهنمی قرن ۷ و ۸ مسیحی باشد .  
از نقطه نظر جغرافیائی کاپیسا بامعنی جامع خود عبارت از جلگه حاصل خیز فراخ مستطیل شکلی است که شمالاً جنوباً صد کیلومتر طول و شرقاً غرباً ۵۰ کیلومتر عرض دارد و طرف شمال آنرا دره های شاخه یریرف هندو کوه و سه طرف دیگرش را کوه های سیاه احاطه نموده است . از پغمان تا سا لنگ تیغه کوهستانی که حد غربی جلگه کاپیسا را محدود میکند یک سلسله دره های کوچک زیبا - بامیوه - پر جمعیتی دارد که یکی در قشنگی از دیگری ممتاز است و روی هم رفته مجموعه تمام آنها از بهترین گردش گاهای کهنستانی قشنگ دنیا است .  
همین طور در امتداد حصار شمالی آن از گل بهار و دهر

( ٦ )

سالنگ گرفته تا کوه های «عاشقان» نجراب در سایه تبغه  
بر برف و بلند هندو کوه و «میان شاه» یک سلسله دره های خوش  
آب و هوا و بکقطعه باغ و تا کستان وسیعی افتاده که تا چشم  
کار میکند افق آن سبز میزند .

تنها بطرف شرق و جنوب شرق که شاخه کوه صافی حد  
آنها معین میکند این جلگه قشنگ خشک افتاده و بگرام فعلی  
هم جزء آن میرو دوعلت این امر فقط خشک شدن جو بهها  
آبیاری قدیم میباشد .

چون در اوائل این جلگه قشنگ به اصطلاح علم طبقات  
الارض «ته تشت» ( ۱ ) بود با مرور زمان مرسوبات رودخانه های  
خروشان غور بند - شتل - پنجشیر - سالنگ و غیره رود بار  
هائیکه از دره های کوچک از شمال و غرب در آن میریزند  
آنها به تدریج پر کرده و بشکل جلگه حاصل خیزی در آورده اند .

کایسا به معنی محدود تر که عبارت از موقعیت شهر قدیم  
باشد و کلمه بگرام امروزی مفهوم آنرا در بر میگیرد در

( ۱ ) «ته تشت» به اصطلاح طبقات الارض زمین چقوری را گویند  
که به تدریج از مرسوبات رودخانه های پر شده و بشکل جلگه درآمده است .

( ۷ )

کوشه شمال - شرقی، این مستطیل بزرگ افتاده و بصورت  
دقیق تر حدود چهار طرف آن قرار ذیل است :-

بطرف شمال مجرای رودخانه پنجشیر - بطرف شرق باز  
رود پنجشیر و قسمتی از کوه‌های صافی - بطرف جنوب سلسله  
کوه‌های صافی - بطرف غرب یکدسته قلعه هائی که بگرام  
را از چاریکار و سرک عمومی جدا میکند .

فاصله بگرام از کابل ۶۰ کیلو متر - از چاریکار هشت  
کیلو متر - از جبل السراج ۱۵ کیلو متر است . بگرام  
از نقطه نظر اداری مربوط حکومت کلان چاریکار و متعلق  
علاقه داری «جان قدم» است که از خرابه های بگرام یکنیم  
کروه بطرف جنوب غرب افتاده و این علاقہ داری تمام احاطه  
دور و نزدیک بگرام را که بنام «خواجه خضری» یاد میشود  
اداره میکند بگرام بعلت کمی آب مانند حاشیه اطراف خود  
ریزه کوهستان ، کوهستان و کوه هد امن که یک قطعه باغ و  
ناکستان بی نظیر است درخت زیاد ندارد جز چند باغچه  
محدودی که اینجا و آنجا لکه های سبز سیاه رنگی در میان



( ۸ )

اراضی دشتی و زراعتی تشکیل میدهد .

آب وهوا :

چون ارتفاع بگرام از کابل پست تر است هوای آن نسبت به پایتخت عموماً گرم تر میباشد . زمستان آن نسبتاً ملایم و تابستان گرمی آن روزانه شدت میکند و میزان الحراره در سایه ۳۵ تا ۳۸ حتی ۴۰ را هم نشان میدهد باد پروان که از گوشه شمال غربی برخاسته هر سال از اول بهار تا چند ماه دوام میکند بعضی اوقات یکبار که شروع شد تا یک هفته بلکه بیشتر یک نایه هم ایستاده نمیشود و وزش این باد گرچه در چنین هفته ها نامطبوع است چنانچه « هیوان - تسنگ » زوارچینی هم در موقع اقامت خود در بگرام از آن شکایت نموده معذالک برای اهالی بومی و تخفیف تابش حرارت تابستانه مفید است و قرار گرفته اهالی امراض درین قطعه بسیار کم است . بگرام با وجودیکه از دو طرف شمال و جنوب بین رودخانه پنجشیر و باریک آب محدود است از آنها استفاده نمیتواند زیرا این رودخانه ها بامرور زمان مجرای خود را خورده و از سطح

( ۹ )

عمومی پایان تر شده اند رودخانه باریک آب طوریکه از نام آن معلوم میشود آب زیاد ندارد و رودخانه دائمی گفته نمیشود بلکه « بارش آبی » است که در ایام بارانی ماه حمل و ثور آب میداشته باشد و بعد از آن خشک میشود آب این رودخانه چیزی از گل دره و شکر دره و چیز هم از دامنه های غربی کوه های صافی میآید. رود پنجشیر اگرچه آب سه دره بزرگ دیگر غور بند شتل - سالنگ را با خود دارد بواسطه یشمی مجرای خود به بگرام آب داده نمیتواند تنها قطر آنیکه بکام خشک دشت های بگرام میچکد از جویی میآید که از رودخانه غور بند از حد پل متک « سر راه جبل السراج » جدا میشود لیکن چون از دهن غور بند تا بگرام فاصله زیاد است ( بخط مستقیم تقریباً ۱۰ کیلومتر ) و جوی هم از میان بکعبه قلعه ها و اراضی مزروعی میگردد اکثر اوقات سدهای آنرا آب میبرد و یا بدسته باز میکنند و اهالی بگرام را در اضطراب کم آبی می اندازند

خاک بگرام از نقطه نظر زراعتی خیلی حاصل خیز و حاصلات آن از حبوبات : گندم - جواری - باقلی و از حاصلات فالیزی

(۱۰)

خر بوزه و قربوز است چنانچه خر بوزه آن خیلی معروف و اول  
از همه بکابل میرسد . در میان اشجار محد و دی که در بگرام  
دیده میشود مانند سائر نقاط کاپیسا توت بیشتر است تا که هم  
درین اواخر زیاد شده است و رو بهمرفته اراضی که زیر  
زراعت آمده فوق العاده حاصل خیز میباشد .

### اهالی کاپیسا :

اهالی جلگه کاپیسا مانند سائر نقاط افغانستان اربائی  
و بنام نوی که در افغانستان مفهوم خارجی ندارد ایشان  
را تاجک میخوانند در حقیقت این نام نورا در همین دوسه قرن  
اخیر به آن قسمت اربائی داده اند که زنده گانی ما لداری  
کوچی را زود تر ترك گفته مشغول زراعت شدند و با زمین  
مزروعی بیشتر علاقه پیدا کرده و در اثر استقرار در یک نقطه  
با سائر عناصر تازه وارد سیتی و مغل کمی مخلوط شدند . پس این  
کلمه وضعی ، و وضع انهم بی مورد است و اهالی کاپیسا که عموماً  
بنام « تاجک » یاد میشوند برادر افغن و هر دو اولاد یک نژاد  
شریف اربائی است که در قرون گذشته ذره اختلافی نداشتند

( ۱۱ )

و هیچ مورخ قدیم یونانی - چینی - رومن ازین کلمه که تازه وضع شده اسم نبرده است .

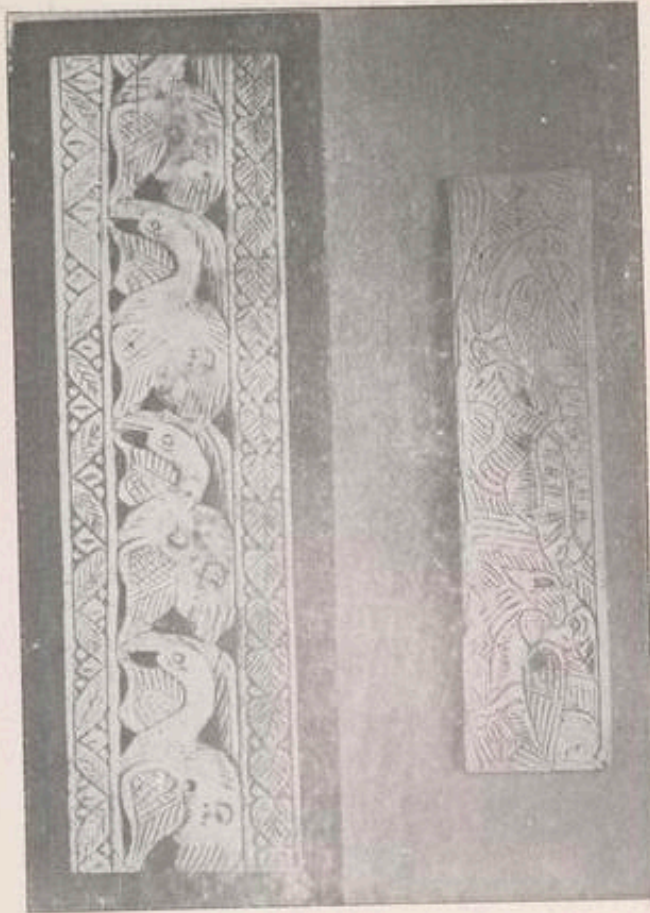
پس اگر ما این کلمه را در مورد يك قسمت اهالی مملکت خود استعمال عم بکنیم باید مفهوم آن در نظر ما معلوم باشد که « تاجک » هم شاخه از نژاد آریائی است .

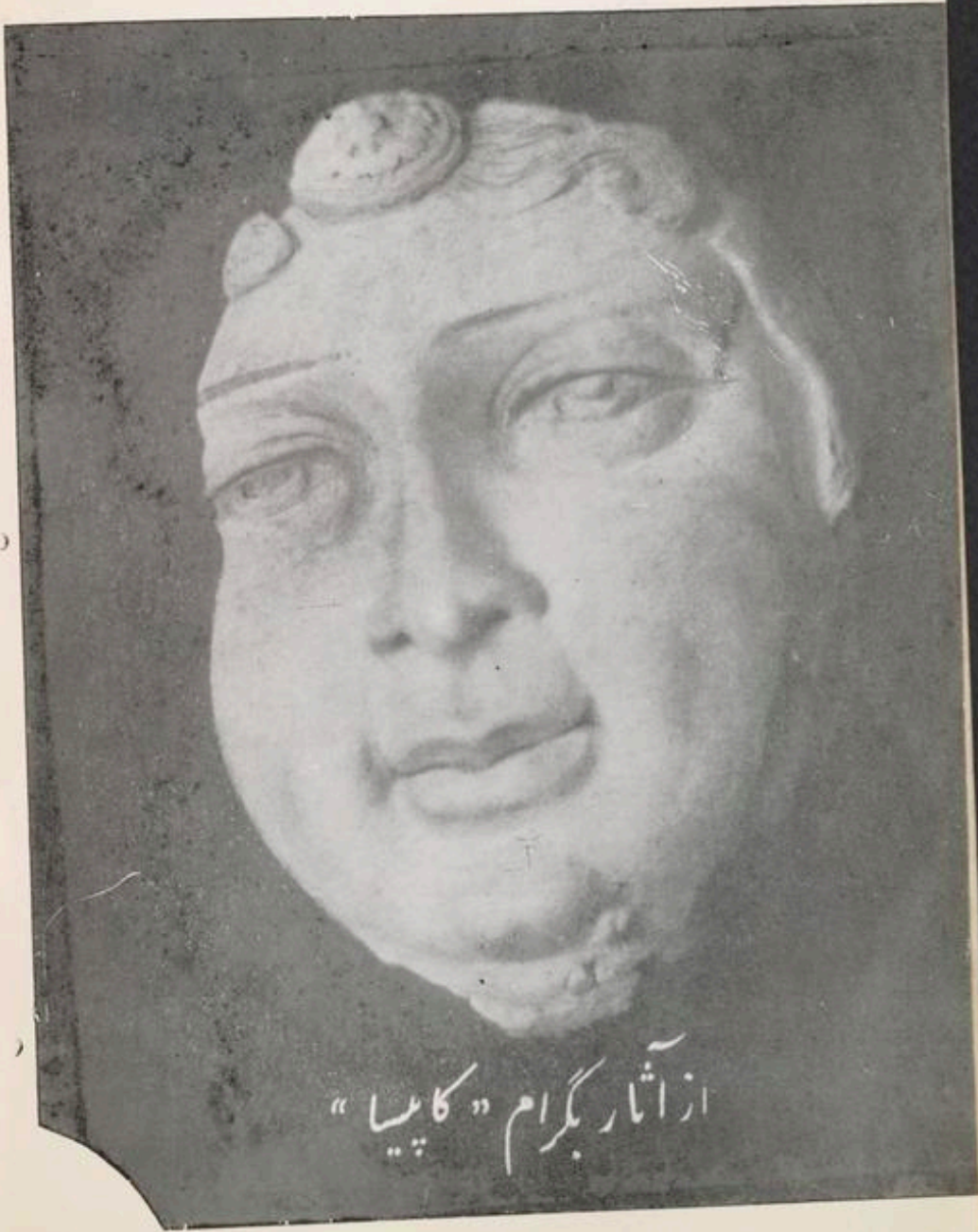
بگرام اگر در حدود معین قسمت خرابه های تاریخی گرفته شود فعلاً جز چند خانه محقر تاجک که از شکار و صید ماهی امرار حیات میکنند و از همین جهت به « صیاد » معروف اند جمیع دیگر نژادها خارج از محوطه خرابه های تاریخی چه بطرف جنوب و شرق و چه بطرف شمال یعنی در امتداد مجرای رودخانه پنجشیر هر طرف کنده ، کنده آبادی و قلعه ها دیده میشود چنانچه افغان های غلزائی که مجموعه ۵ - ۶ قلعه آنها معروف به « قرچه » است بطرف شمال و بکده قلعه های دیگر موسوم به : - قلعه کاخیل - قلعه جرنیل - قلعه نجار ها - قلعه لوگری ها ، بطرف جنوب در امتداد سرکی که بطرف باریک آب میرود افتاده است و مردم آن عموماً افغان و چیزی هم هزاره

( ۱۲ )

به آنها مخلوط است . خرابه های قلعه متروکی که امروز  
قریب نقاط تاریخی بگرام دیده میشود مسکن تاجک های  
صیاد است که قبلا همه بالا در همین قلعه فرار از جلگه بگرام  
بود و باش داشتند و قلات آب آهسته آهسته ایشان را به نزول در اراضی  
هم سطح مجرای رود خانه پنجشیر مجبور ساخته است .

پارچه عاج : دارای اشکال مرغابی های مکتوبه از ایران





## فصل دوم

### وضعیت موجوده خرابه های بگرام

بغایای شهر نیکایا - شهر شاهی قدیم و جدید - خرابه های دوره کوشانی -  
بودائی - اسلامی .

\* \* \* \* \*

بین مجرای رودخانه غور بند و باریک آب که در بعضی نقاط  
۱۵ کیلو متر و در بعضی ازین کم یا بیش فاصله دارد تا نقطه  
که این دورود خانه بطرف شرق بهم ملحق میشود روی جلگه  
بگرام یک سلسله خرابه هائی افتاده که امروزه خرابه نمی ماند  
بلکه بواسطه قدامت شکل عمومی آنها در اثر مرور زمان  
عوض شده و بیک نوع برجستگی ها تحویل یافته است. در بعضی  
نقاط دیگر ازین برجستگی ها هم اثری نیست و ابادی بکوفت  
آن محض براسطه وجود تیکرها و غیره به اثبات میرسد. اگر  
چه قرار نظر به مستر ویلسن H.H.Wilson (۱) «مستر کرندل»

(۱) کتاب «آریانا آنتی کوا» صفحه ۱۸۳ - ۱۸۴ - ملاحظه شود



( ۱۲ )

Crindle انگلیس و مو سیوها کن بگرام روی هم رفته عبارت از بقایای  
شهر یونانی « نیکا یا » است که « آرین » ذکر نموده و به این لحاظ  
بهترین قسمت خرابه های آن که در امتداد رود غور بند افتاده  
مربوط به دوره یونانی است معذالک سائر دوره های کوشانی  
بودائی - اسلامی هم در اینجا اثراتی گذاشته . برای اینکه موضوع  
درهم و برهم و مخلوط نشود اول راجع به خرابه های عصر یونانی  
تشریحاتی داده سپس به ذکر بقایای سائر دوره های پر دازیم .  
در جلگه « کایسا » یا کوهدامن و کوهستان امر و زی  
یونانی ها چندین شهری آباد نموده بودند که بهترین آنها  
شهر « اسکندریه قفقاز » و شهر « نیکا یا » بود . از روزیکه  
اروپائی ها داخل افغانستان شده اند راجع به موقعیت این  
دو شهر نظریه های مختلف اظهار نموده و در آخر عجزاً چنان  
فیصله شده که محل شهر اسکندریه قفقاز که در پای هندوکوه  
معمور بود « جبل السراج » فعلی و محل « نیکا یا » بگرام میباشد .  
چون این موضوع مربوط به این فصل نیست از ذکر مزید  
تفصیلات صرف نظر نموده به این می پردازیم که خرابه

( ۱۵ )

های شهر مازندران که در بگرام چه شکلی دارد و بیچه صورت موجود  
میباشد .

واضع ترین خرابه که بنظر موسیو فوشه مربوط به عصر  
یونانی است عبارت از « برج عبدالله » فعلی است که آنرا  
« شهر شاهی » خوانده و مناسب تر است که آنرا « قلعه شاهی »  
یا « ارگ شاهی » گفت .

برج عبدالله قلعه مستطیل شکلی است که در منتهای دامنه شمالی  
سنکلاخ جلگه بگرام فراز مجرای مشترک غور بند و پنجشیر  
افتاده یک ضلع آن از شمال بجنوب ۱۰۰ متر و ضلع دیگر آن از شرق  
به غرب دو صد متر طول دارد . چون دور دور آن دیواری بوده  
امروز این قسمت برجسته تر معلوم میشود قسمت وسط آن چون زیر  
کشت آمده شکل خود را گم نموده و بواسطه زیارتی که  
در گوشه جنوب غربی آن واقع است بنام « برج عبدالله »  
یاد میشود .

موسیو فوشه چنین اظهار نظریه میکنند که در یک عصر  
بعدتر یونانی ها قصر ، ارگ و دیگر آبادی های خود را پنهان

( ۱۶ )

متر دورتر بطرف جنوب برده و در محوطه مستطیل شکل دیگری  
بنای آبادی را گذاشته اند .

این محوطه جدید که بعقیده مسیو فوشه دامنه «شهر شاهی»  
قدیم است و به لحاظ نازکی موسیو هاکن آنرا «شهر جدید شاهی»  
باد میکنند نسبت به شهر شاهی اولیه که جز قلعه ئی نبوده  
چند مرتبه بزرگتر است چنانچه عرض آن که شمالاً جنوباً  
افتاده تقریباً ۱۵۰ متر و طول آن ۴۵۰ متر میباشد .  
موسیو هاکن می نویسد (۱) «که شهر جدید را در سمت جنوب  
شرقی یا حاشیه جلگه یا ضخامت دیواری که از خشت های  
بزرگ ساخته شده بود مربوط میساخت و این محوطه سوم  
بازار و خانه های اهالی را در پناه نگاه میداشت »

روی هم رفته این دو قسمت خرابه ها که قرار نظریه  
علمای فرانسه بقایای شهر شاهی یونانی را تشکیل میدهند  
و مهمترین خرابه های مرئی و روی خاکی بسگرام میباشد  
دو نیم کیلو متر احاطه دارد .

---

(۱) صفحه ۴ «کتلاک آثار بگرام» که در شعبه تاریخ انجمن موجود است.

( ۱۷ )

عصر کوشانی :

کوشانی ها که در قرن يك و دو و سوم عهد مسیح در بگرام  
استقرار یافته اند عموماً در آبادی های عصر یونانی که  
بیشتر شرح یافت متمرکز گردیده اند و مسکوکات ایشان  
بیشتر از محوطه خرابه های شهر جدید شاهی بدست می آید  
چون کوشانی ها مدت مدیدی در بگرام تمرکز داشتند و در  
زمان کنیشکای کبیر این نقطه پایتخت تابستانی امپراطوری  
محسوب میشد علاج ندارد که ایشان هم بنوبه خود در محوطه  
شهر جدید شاهی از حیث عمرانات چیزی علاوه ننموده باشند.  
چون عصر ایشان از نقطه نظر ترقی عمرانات یکی از مهمترین  
دوره های آریانا است بخیال من خرابه های بکحصه بزرگ  
شهر جدید شاهی که در حقیقت دامنه همان شهر شاهی قدیم یونانی  
است آبادی های زمان ایشان را نمایندگی میکنند. خلاصه چون  
کوشانی ها قائم مقام یونانی ها شده اند آبادی های ایشان در محوطه  
معمور قدیم بنا شده بود چنانچه از دکان های بازاری که به  
ایشان نسبت میشود و در قسمت غربی شهر جدید شاهی در امتداد

(۱۸)

عرض شهر آباد شده بود مسکوکات شاهان سلاله آنها به تعداد زیاد پیدا میشود .

عصر بودائی:

ملتفت باید بود که مطلب از عصر بودائی در اینجا کدام دوره نیست که بعد از عصر یونانی و کوشانی آمده باشد زیرا در هر دو دوره اخیر الذکر بودیزم در افغانستان رواج داشت چون خرابه هائیکه ذیلاً شرح میدهم مربوط به آبدات مذهبی بودائی است آنها را تحت عنوان عصر بودائی آوردم و هیچ جای شبهه نیست که اکثر آن در زمان کوشانیها تعمیر شده باشد. آبدات بودائی در بگرام خرابه های روی خاک زیاد گذاشته و چون عمر انات مذهبی این دوره با وضعیت کلاسیک خود پس از خرابی تقریباً همه جایک شکل میگیرد 'چه بجانب جنوب و چه بطرف غرب خرابه های شهر جدیدشاهی و چه دورادور کوه پهلوان همه جا اشکال مربعی معبد و مقابل بکضلع آن توده مدور و برجسته استویه مشاهده میشود. کوه پهلوان که تقریباً بشکل هرم بجانب شرق بگرام افتاده در عصر بودائی بالذات، مقام معبدی

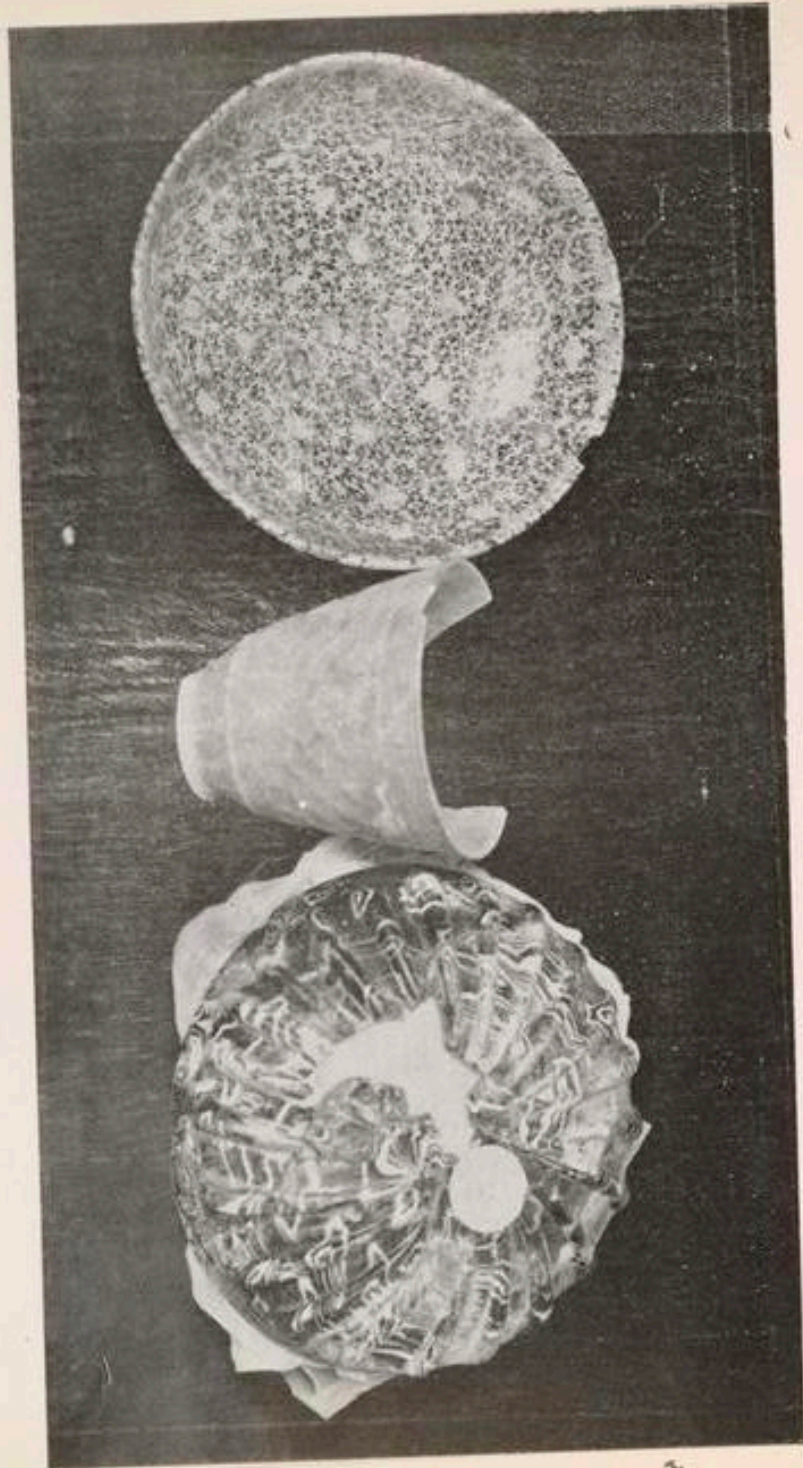
(۱۹)

بخود گرفته بود و امروز دورادور آن بفاصله نزدیک آثار بقایای تقریباً هشت معبد مشاهده میشود. و معروفترین آن معبدی است که در دامنه شمالی فراز مجرای رودخانه پنجشیر درپوزه « شترک » فعلی به ۳ کیلومتری شرق برج عبدالله افتاده و قرار اکثر احتمالات عبارت از معبدی بوده که زوار چینی هیوان - تسنگ بنام معبد « شا - لو » کیا یاد نموده است.

غیر از خرابه‌های فوق که بیک دوره معین نسبت میشود ویرانه‌های دیگری هم است که باید مختصراً به آنها اشاره شود. بفاصله ۱۲ کیلومتری جنوب شرق دامنه‌های کوه پهلوان بالای مجرای رودخانه باریک آب خرابه‌های قلعه بزرگ قدیمی دیگری افتاده که اهالی بنام « کافر قلعه » یاد میکنند و در سه ضلع غربی - شرقی - شمالی آثار برج‌ها و حصار آن بوضاحت معلوم میشود. نسبت این محل بکدام دوره معین بدون حفريات مشکل است و اگر از روی ساو بدگی حصار و بروج حدس زده شود ممکن مر بوده اوئل عصر کوشانی محتملاً از آن هم قدیم تر باشد.

( ۲۰ )

بالاخره با فاصله ۷ کیلو متری جنوب خرا به های عمومی  
بگرام بطرف راست سر کتی که به باریک آب میرود مجلی است  
که سطح آن از پارچه های تیکر فرش منماشد و بواسطه کثرت  
مسکوکاتی که اهالی بومی از اینجا یافته اند بزبان افغانی  
به « ییسو غندی » یعنی « غندی مسکوکات » موسوم شده است .  
تیکر های اینجا بیشتر شبیه تیکر های شهر اسلامی « غلغله » است  
واز روی آن گفته میتوانیم که این غندی سر بو ط به دوره  
اسلامی است .



طروف آفیس شبیه می و دینی که در ۱۳۱۶ از کرام بدست می است



کلاس های شبانه ای که روی آنها تصاویر به شکل آنان منقوش است



## فصل سوم

### بگرام و افسانه های ملی

علت پارچه های تیکر - باد پروان - مروان شاه و پروان شاه - زنجیر

مخابرات - کوه پهلوان

\* \* \* \* \*

بومیان هر نقطه را جمع به خاک تولدی و محل بود و باش خود

یک رشته افسانه و قصه هائی دارند که دانستن آن برای شناسائی

آن محل و ساکنین آن و چگونگی روحیات قومی و زندگی آنها

خیلی مفید است و اگر در آنها کمی غور شود دیده میشود که

این افسانه های محلی عوام عموماً بدون یک اساس صحیح

تاریخی نمیباشد.

بهمین اساس اهالی بگرام هم را جمع به وضعیت طبقات

الارضی نقاط چهار طرف خود و چگونگی کوائف جغرافیائی

مناطق جلگه ئی و کوهستان و آبهای خروشان و رودها

و خرابه های تاریخی بگرام و وزش باد پروان یک سلسله

قصه های دارند که تذکر آن خالی از دلچسپی نیست.

نا گفته نماید که این طور قصه های محلی در زمانه های  
قبل الاسلام هم راجع به بگرام و سائر نقاط کاپیسا و حصار  
قشنگ کوهستانی آن وجود داشته چنانچه زوار چینی  
هیوان تسنگ حین اقامت خود در معبد بودائی « شا - لو - کیا »  
حتماً از زبان بومیان چیزی شنیده که در یاد داشت های خود  
فید نموده است و با اهمیتی که دارد در پایان قصه های حاضره  
از آن تذکری خواهم داد .

علت کثرت پارچه های تیکر در بگرام و ظهور باد پروان  
اهالی تا جکیه بگرام نقل میکنند که در زمان طوفان  
حضرت نوح علیه السلام اهالی بگرام همه کافر بودند  
و در خرابه هائی که تا حال بقایای آن موجود است بود و باش  
داشتند حضرت نوح علیه السلام هر چه ایشان را به راه راست  
و دین حق دعوت میکرد کم می شنیدند و بر آن حضرت خنده  
و استهزا میکردند تا اینکه حضرت نوح علیه السلام نزد خداوند  
جل و شانه شکایت نموده و با ترقیبی که همه میدانیم بعد از  
الهام خداوند حضرت نوح علیه السلام کافران بگرام را از طوفان

خبر داد و خودش به ساختن کشتی مشغول شد. کافر ها  
با وجود اینکه بظاهر بگفته های پیغمبر خدا اهمیتی نمیدادند  
باز هم از ترس جان خفیه به ساختن خم های بزرگی مشغول شدند  
که نظیر آن از زیر خاک بگرام زیاد پیدا میشود روزیکه  
طوفان شروع شد هر کس با مقدار خورا که در میان خمی درآمده  
وسر آنرا با موسوم محکم کردند. بعد از اینکه بگرام زیر آب  
شد حضرت نوح علیه السلام از میان کشتی خود مشاهده فرمودند  
که در روی آب به تعداد زیاد خم ها بازی میکند. فهمیدند  
که کافر ها هم برای نجات خود و سیله سنجیده اند. سپس  
از درگاه خداوند شهادت دادی را خواست نمود تا خم ها را  
به هم زده و بشکنند فوراً شهادی که امروز بنام « باد پروان »  
موسوم است از دره هولناک سالنگ بر خواسته تمام خم ها را  
به هم زده و شکست و پارچه های آن زیر آب رفت و تا امروز  
باقی ماند و از همین جهت زمین بگرام از تکه های تیکرو  
خم های شکسته فرش میباشد.

( ۲۴ )

مروان و پروان - سیم یا زنجیر مخابراتی :

مروان و پروان دو برادر و شاهان کافری بودند که به دو طرفه مجرای مشترک رودخانه پنجشیر، غور بند، سالنگ، اولی در شهر « بگرام » و دومی در پای دره سالنگ در نقطه که « جبل السراج » امروزی را تشکیل میدهد و در زمان قدیم بنام خود شاه « پروان » یاد میشد بود و باش و حکمفرمایی داشت این دو برادر برای اینکه از تهاجم ناگهانی کدام شاه ثالث و شبخون دشمن مصون باشند بین خود چنین قرار گذاشته بودند که در مورد خطر فوراً بکامک یکدیگر رسیده و دشمن متهاجم را از بین بردارند - چون فاصله بگرام و پروان حتی اگر بخط مستقیم هم گرفته شود ۵ کره = ۱۵ کیلومتر میشود مسئله اطلاعدهی فوری در موقع ضرورت آسان نبود . میگویند که برای رفع این اشکال هر دو برادر بین بگرام و پروان بالای مجرای رودخانه های پنجشیر شتل - سالنگ - غور بند زنجیری کشیده بودند و در موقع خطر آن را شور میدادند و به اصطلاح امروزی کار تیلفون

( ۲۵ )

یا تلگراف سیم دار را ازان می گرفتند.

در اینجا افسانه تغییر میکند و به دو نوع مختلف آن را نقل میکنند بعضی ها میگویند که روزی مروان برای اینکه به پند ابا برادرش به وعده خود وفا میکند بقسم امتحان زنجیر را شور داد و بعضی های دیگر میگویند که نه ، پروان بمقصد اینکه برادر خود را امتحان کند زنجیر را تکان داد .

اگر صورت اولی گرفته شود بعد از اینکه مروان زنجیر را شور داد پروان فوراً با پهلوانان و نظامیان به سرعت زیاد از مدخل سالنگ خود را به بگرام رسانید و چون ملاحظه نمود که سخنی نیست و برادرش بقسم آزمایش زنجیر را شور داده بود قهر شده مراجعت کرد و در دل خود قرار گذاشت که اگر آتیا خطری هم عائد شود و متهاجمی فرار سد بکمک برادر خود نخواهد آمد همین بود که چندی بعد عبدالله نام با دسته از دلاوران اسلام از راه کابل به کاپیسا رفت و منجمله به مقر سلطنتی که در بگرام بود نزدیک شد . مروان شاه هر چه زنجیر را تکان داد از برادر خود و قشون او اثری

( ۲۶ )

ندید - بالاخره با مردان جنگی و با اماده کارزار  
شد بعد از مقابله ها خرابی عساکر ژنرال اسلام به پای قلعه  
مستحکم مروان شاه که در حاشیه شمال غربی بگر  
کنار مجرای رودخانه پنجشیر واقع  
بود رسیده در نتیجه اگرچه خودش به شهادت رسید قشون  
اسلام به کمک دلاوران تازه وارد فتح نموده شهر مروان  
و قلعه مستحکم آن به خاک یکسان شد . مرقد متبرک جناب  
عبدالله ژنرال شهید قشون اسلام در گوشه غربی قلعه باقی  
وزبارت گناهالی است و بیاد بود مرقد و نام متبرک شان این قلعه  
که اصلاً از یاد گذارهای عصر یونانی است بنام « برج عبدالله »  
یاد میشود . ریش سفیدان بومی چند مرتبه میخواستند که  
مرقد آن بزرگوار را آباد کنند اما بخواب میدیدند که میگویند  
مرابه همین حالت بگذارید . اعلی حضرت امیر حبیب الله خان  
شهید هم میخواست که در بگرام آبادی کند . میگویند روزی  
برای اجرای این امر در بگرام آمده و در برج عبدالله خرابی  
برای او نصب نمودند و در استراحت بعد از ظهر بخواب دید

( ۲۷ )

که مارها در دیرك خیمه اویسج خورده اند چون بیدار شد از  
تصمیم آبادی بگرام گذشته از ک جبل السراج وادر پروان  
تعمیر نمود .

\* \* \* \* \*

اگر این افسانه به روایت دومی گرفته شود اول پروان به  
تکان دادن زنجیر مبادرت ورزیده است و چون برا در مروان  
بالاولشکر خود به مدخل سالنگ میرسد چیزی نمی بیند و قهر  
شده مراجعت میکند و تصمیم میگیرد که اگر در ثانی خطری  
هم متصور باشد به تکان زنجیر برا در اهمیت نخواهد داد چندی  
بعد متها جمی از طرف شمال هندو کوه از راه پنجشیر و دره  
سالنگ رسیده پروان شاه را تهدید میکند و چون برادر بفریادش  
نمیرسد به تنهایی با وجود مقاومت های مر دانه شکست میخورد  
و متها جمین به نوبه اول اراضی متعلقه پروان شاه و بعد به سوا حل  
راست رودخانه خر و شان پنجشیر مروان شاه را هم مضمحل میسازد  
و پایتخت او بگرام را متصرف میشود. چون در زمانه های قبل الاسلام  
یک سلسله متها جمین مثل قبائل اسکائی ها - یوچی یا کوشان



( ۲۸ )

وهن های هفتالیت و غیره وقت بوقت از شمال هند و کوه  
به کایسار یخته اند اگر این افسانه بومی به شق دوم گرفته شود  
به تهاجمات تاریخی هم موافق می افتد و این تمثال به نبوت میرساند  
که در قصبه های محلی عوام همیشه یک جنبه حقیقت تاریخی  
موجود است .

کوه پهلوان یا پهلوان کوه :

کوه پهلوان یا پهلوان کوه یا طوریکه از لحاظ خوردی آن را  
« کوه بچه پهلوان » هم مینامند کوه کوچکی است که تقریباً  
بشکل هرم یا مخروطی در کنار رودخانه پنجشیر و سمت شرقی  
جلگه بگرام افتاده است این کوه که بفاصله ۳ کیلو متری  
شرقی خرابه های شهر یونانی و کوشانی بگرام افتاده و به دامنه های  
چهار طرف آن هنوز هم آثار هفت یا هشت معبد بودائی معلوم  
میشود و حتماً افسانه های نسبت به خود داشته و دارد . مردم  
وجه تسمیه آن را به پهلوان به انواع مختلف نقل میکنند بعضی  
میگویند که درازمنه قدیمه این کوه به دامنه های کوه  
« خم زرگر » وریک روان و کوهستان وریزه کوهستان

( ۲۹ )

مربوط و متصل بود و آب های رودخانه های خروشان پنجشیر ،  
شتل - سالنگ - غوربند منفذی نداشته در اینجا جمع میشود و کل  
منطقه شمالی زیر آب بود تا حضرت علی کرم الله وجهه پارچه  
از کوه پهلوان را برداشته و آب بجانب شرق جاری شد .  
موسیوفوشه در موقعیکه بار اول کاپیسار می بیند میگوید که  
اگر این جلگه قشنگ با حصار کوهستانی خود دریاچه میداشت  
کاملاً شبیه کشمیر میشد . اگر مستشرق فرانسوی این افسانه  
بومی ما را بشنود خواهد دید که خواب او هم در آن گنجانبیده  
شده و کاپیسا اقلاد در تخیل بومیان دریای حلقه حصار کوهستانی  
قشنگ خود دریاچه هم داشت .

بعضی ها برای تشریح وجه تسمیه این کوه افسانه کوچکی دیگری  
هم نقل میکنند و میگویند در زمان قدیم بالای این کوه پهلوانی  
زندگانی میکرد که از حیث قامت عظیم الجثه بود و باندازه  
هیکل بزرگ داشت که از فراز کوه به رودخانه پنجشیر دست  
دراز کرده آب میگرفت و خمیر میکرد و چنانچه در یکی از چقوری  
ها جای پای او هم معلوم میشود .

## فصل چهارم

### بگرام و سائر نقاط کاپیسا در افسانه های قبل الاسلام

مقابله « ناگما » یا شاه ماران آبی با امیرا طور کینیشکا - قصر  
« فاگما » در دریاچه فراز سالنگ قصه معبد « راهولا » و زیر -  
کوه فیل سر - افسانه خزانه و طوطی .

\* \* \* \* \*

مانند افسانه های عصر اسلامی بگرام و قصه های که امروز  
اهالی بومی بیاد دارند و نقل میکنند ساکنین عصر قبل الاسلام  
این منطقه هم در دایره معتقدات و تخیلات مذهبی خود یک  
سلسله افسانه های عجیب و غریبی داشتند که از حیث غرابت  
از قصه های تخیلی امروزی بمراتب عجیب تر و دانستن آن  
بیش از پیش دلچسپ و مفید است . بر علاوه چون این قصه ها  
در حقیقت در جهان روحیات توده عوام آن عصر است اگر بعد  
از شنیدن در آنها غور و دقت شود و با قصه های امروزه  
مقایسه شود عوامل مشترکه زیاد بدست میاید و این از  
بزرگترین دلایلی است که قدامت نسل و نژاد اهالی بومی را

( ۳۱ )

ثابت میکند . حالا به تعقب رشته افسانه های امروزی به ذکر قصه های اهالی قبل الاسلام این منطقه مبادرت ورزیده و در آخر بعضی عوامل قابل مقایسه را یاد دهانی میکنم .

تنها منبع بزرگ و موثقی که در مورد قصه های اهالی قبل الاسلام بگرام داریم یاد داشت های زوار چینی هیوان تسنگ است که در سال ۶۳۲ مسیحی مطابق سال ۱۲ هجرت از راه بامیان به بگرام آمده و تقریباً یک ماه فصل بارانی سال مذکور را در یک معبد این منطقه که بنام « شالو - کیا » خوانده است گذرانیده . معلوماتی که راجع به چگونگی این معبد در دست داریم باصورت ورود خود زوار چینی و استقبال او چون موضوع علیحدّه است و آتياً بجایش گفته خواهد شد عجالتاً از تذکر آن صرف نظر نموده از زبان هیوان تسنگ به ذکر قصه های بومی از منته قبل الاسلام بگرام می پردازیم (۱) .

---

(۱) از صفحه ۵۴ تا ۶۸ کتاب یاد داشت های عالم غربی تالیف

« بیل » مطالعه شود .

افسانه ( ناگنا ) یا شاه ماران آبی و مقابله های او

با امپراطور کانیشکا

هیوان تشنگ از زبان بومیان بگرام معاصر خود نقل میکنند که بالای کوه بلندی که فاصله ۲۰۰ لی (۱) بطرف شمال غرب بگرام افتاده (۲) دریاچه بزرگی (۳) است که در آن « ناگنا » پادشاه ماران آبی بود و باش و حکومت داشت و بعضی از عناصر طبیعی مانند باد و باران و برف و یخ در تصرف او بود - در بن وقت در بگرام یا حوالی مجاور آن یکنفر « ارهات Ariate » یا عالم بزرگی که اصلاً گندهارائی بود اقامت داشت مشارالیه در علوم مذهبی سرآمد تمام روحانیون این منطقه شمرده میشد و بواسطه علم مقام علمی و مذهبی او بود که شاه ماران آبی مرید او شده بود و تحائف بیشمار وقت بوقت به او تقدیم میکرد - چاشتنانه موقعی که نصف روز (۱) لی واحد مسافه چینیائی است و طول آن مساوی ۵۰۰ متر میباشد (۲) کوهی که فاصله فوق الذکر موقعیتش بشمال غرب بگرام معین شده عیناً عارت از قله سالنگ است (۳) سالنگی ها و اهالی بومی مجاور این دره فعلاً هم بوجود دریاچه بزرگی فراز سالنگ معترف اند .

( ۳۳ )

نزد يك ميشد عالم مذکور باقوای تصرفات روحی بالای  
بوریا ئی نشسته بهوا بلند میشد و به قصر « ناگا » کنار  
دریاچه فر از سالنگ میرفت و نان چاشت را در انجام میخورد .  
چون یکی از شاگردان عالم از چندی رفتن چاشخانه استاد  
خود را ملاحظه نموده بود همیشه بفکر بود که آیا کجا میرود ؟  
کنجکاوی و هوس آخر مصممش ساخت که مخفیانه خود را  
به بوریا ئی استاد خود آویزان کرده و این سررا کشف کند . بهمین  
فکر روزی هنگام صعود عالم نزد يك وی آمده و هنگامیکه بوریا از  
زمین کنده میشد از گوشه آن محکم گرفته و بهوا بلند شد  
و طرفه العین کنار دریاچه سالنگ رسید « ناگا » جینی که  
از پیر خود استقبال میکرد ، چشمش به شاگرد او افتاده او را  
نیز برای صرف نان چاشت دعوت نمود . اما غذائی که برای  
آن دو نفر آورد فرق داشت یعنی به عالم « غذائی آسمانی »  
و به شاگرد او خورا که معموله عادی انسانی داد - چون  
عالم از خوردن غذای خود خلاص شد ، لب به اظهار تشکر  
و توصیف مرید خود شاه ماران آبی باز نموده و بر طبق عادت

( ۳۴ )

خانگی به شاگرد خود امر داد که کاسه او را بشوید شاگرد  
او چون در میان کاسه آلودگی غذای آسمانی را دید و اختلاف  
آنرا باخوراکه خود مشاهده کرد بر اشفت و بر استاد خود  
و «ناگا» شاه ماران آبی بقر شد و در عالم غضب و هیجان  
اعمال صالحه خود را شفیع آورده دعا نمود که «ناگا» تلف  
و خودش جای او را بگیرد.

هنوز از دعا و التجای طالب چیزی نگذشته بود که برای  
(ناگا) درد سر پیدا شد عالم بعد از اینکه از تو ریبدو شکرانه  
نعمت خلاص شد از حرکت خود که چرا کاسه را برای شستن  
به شاگرد خود داد نادم شد. (ناگا) هم به گناه خود  
معترف شد که چرا به طالب مذکور هم غذای آسمانی نداد.  
اما شاگرد چون به معبد برگشت خاطر محزون و دل پر عقده  
شروع به خواندن اوراد مذهبی نموده و بدرجه در عالم تأثر  
و اوراد غرق شد که همان شب جان داد و در عالم تناسخ ارواح  
(۱) «ناگامها راجا» یعنی شاه ماران آبی شد آنگاه

(۱) بوداییان به تنسخ ارواح معتقد بودند و میگفتند زندگانی  
موجوده هر فرد مربوط اعمال صالحه و غیر صالحه گذشته او و زندگانی  
آتی او به اعمال موجوده اش ارتباط دارد.

( ۳۵ )

در حالیکه از قهر و غضب بیخ میخورد داخل آب های موج  
دریاچه شده (ناگیا) قدیم را کشت و خودش جای او را گرفت  
سپس برای انتقام خود از عالم مذکور و خرابی معبد او تمام  
تبعه خود ماران آبی را جمع نموده طوفان باد و باران را بکمال  
شدت جاری کرد بطوریکه درخت ها از ریشه کنده میشد و  
گردوغبار رستاخیز فضای شهر کوشانی و معابد بگرام را تیره  
و تاراج ساخت .

امپرا طور وقت کنیشکای کبیر از خرابی ناگهانی هوا  
متعجب شده از عالم بزرگ پایتخت علت آنرا استفسار نمود  
عالم مذکور که قضیه را از اساس خبر داشت کماحقه نقل کرد  
کنیشکا برای یاد بود و خاطر داری شاه متوفی ماران آبی  
تصمیم گرفت که دریای کوی پر برف (۱) - معبد و استوپه  
به ارتفاع ۱۰۰ قدم اباد کند لذا عمله و کار گره معمار و  
مهندس را به نقطه مطلوب فرستاد تا شروع بکار نماید شاه

---

( ۱ ) محل این معبد و استوپه احتمال دارد دریای کوه های راه  
سالنک در جبل السراج فعلی بوده باشد .



( ۳۶ )

جدید ماران ازین تصمیم کنیشکا پادشاه متغیر شده بر اشفیت و باد و باران حکم وزش و بارش داد که مانع کار شوند . چون پادشاه به تعبیل نظریه خود پافشاری نشان داد و کاریگران به امورات تعمیراتی مداومت کردند شاه ماران بغیظ شده قوه مخربه خود را مضاعف ساخت و باد و باران فوق العاده شدت نمود از یک طرف کارگران کنیشکا آباد کرده میروند و از طرف دیگر عناصر طبیعی شاه ماران نمیکند از آنکه کار بر سر رسد . خلاصه شش مرتبه کنیشکا معبد و استوپه را آباد کرد و هر شش مرتبه باد و باران بحکم شاه ماران خرابش نمود - دفعه هفتم کنیشکا که امپراطور مقتدری بود از ناکامی خود منفعل و در عین زمان بغضب شده حکم داد که دریاچه شاه ماران را پر کنند و قصرش را خراب سازند لذا برای این مقصد با عساکر خود از بگرام به پای کوه پربرف آمد « تاگنا » از ورود قشون بیشمار امپراطور کوشان ترسیده خود را به پیر مرد برهنمی تغییر شکل داد و بر سر ره حاضر شده خود را مقابل فیل سلطان خم نموده گفت : - ای پادشاه جهان

( ۳۷ )

نه در اثر لیاقت های که در دوره های زندگانی سابقه  
نشان دادی پادشاه نوع بشر شدی و هیچ آرزوی در دل نداری  
که برآورده نشده باشد. نمیدانم چرا بر خود تکلیف گرفته  
به مقابله پادشاه مازان آبی میروی؟ « ناگها » یعنی مازان  
آبی مخلوقات خراب هستند و این راهم بعرض میرسانم که  
در میان طبقات شیاطین شاه ایشان قوای زیاد  
دارد که مقابله به آن مشکل است زیرا تمام عناصر طبیعی  
به فرمان او است. بالای ابر سوار میشود، باد را به وزش  
می آرد. از ماورای فضای لا جوردی به قله های پر برف کوهها  
تردد میکند. سیلاب های خروشان را به قعر دره ها جاری  
میسازد و هیچ قوه انسانی به او غالب شده نمیتواند پس ای پادشاه  
بزرگ خواهشمندم از غیظ فرو نشینی و از مقابله بک « ناگها »  
منصرف شوی زیرا اگر فتح کنی از نتیجه فیر و زی شهرت  
تولند نخواهد شد و اگر مغلوب شوی از انفعال و دردمغلوبیت  
رنج خواهی کشید.  
چون کنیشکادریس کشیدن قشون خود تردید نشان داد شاه

( ۳۸ )

ماران آبی به دریاچه خود برگشت و از میان امواج به زیر طبقات  
یخ فرورفت ساعتی نگذشته بود که در فضا تغییراتی بمیان آمده  
ابرهای سیاه هوارا تاریک ساخت و نه تنها بگرام بلکه تمام  
کاپیسا با حلقه حصار کوهستانی خود زیر گردوغبار معدوم شد  
و آواز شاه ماران مانند رعد از فراز سالنگ طنین انداخته  
کوهها را به جنبش آورد و وزش باد پیروان درختها را از ریشه  
برافکنند. لشکر کنیشکا دچار هرج و مرج شده اسبها و فیلها با  
راکبین خود در وحشت افتادند آنگاه خود کنیشکا پادشاه به  
خواندن اوراد مذهبی شروع نموده میگفت: «اعمال حسنه من در  
زندگانی سلف مرا پادشاه نوع بشر ساخت و به افتخار خود قوای  
مدهشه را ضعیف ساختم و دنیارام سخر نمودم حالامآ آبی میخواهد  
بر من غلبه کند لذا دست بدامن اعمال حسنه خود میزنم  
و التجا دارم درین جابه من کمک کنند» چون به اینجا رسید  
از سرشانه های شاه شعله های آتش زبانه کشید (۱) و دود  
از اطراف او بلند شد شاه ماران از مشاهده این کیفیت متوحش  
(۱) در بعضی سکه های کنرکی زبانه شعله آتش بالای شانه های شاه معلوم میشود.

( ۳۹ )

شده فرار کرد باد آرام شد - سردی بر طرف کردید. باران قطع و ابرهای سیاه پراکنده شدند انگاه امیرا طور حکم داد که هر یکی پارچه سنگی برداشته به دریاچه به اندازند تا پر شود .

شاه ماران آبی دوباره خود را به پیر مرد برهنی تغییر شکل داده نزد امیرا طور حاضر شد و اظهار نمود که من شاه ماران آبی هستم و حاضر شده ام طوق اطاعت شاه را در گردن نهیم؛ امید دارم که از جرم گذشته مرا عفو کنید. چون میدانم که پادشاه قلباً تمام موجودات را دوست دارد و از آنها حمایت میکند حتماً درباره من بیچاره هم توجه و مروت خواهد نمود . اگر پادشاه مرا بکشد هر دوی ما براه غلط افتاده خواهیم بود؛ پادشاه بواسطه قتل و من بعلت افکار غضب آلود و در نتیجه هر دوی مادر زندگانی آتی منفور خواهیم شد . پادشاه سخنان عذر آمیز او را شنیده قرار گذاشت که اگر در آینده باز نافرمانی نموده بود عفو نخواهد شد شاه ماران جواباً بعرض رسانید « ناگاه بواسطه اعمال بدی که داشت بشکل

( ٤٠ )

مار در آمده چون طبیعت او ظالم و کینه جو است خود داری  
او از این برای مضرت مشکل است و اگر محتملاً حرکت نامناسبی  
در آتی از من سرزند ناشی از فراموشی ملاقات ما خواهد بود  
پس امید دارم که پادشاه اگر یک دفعه دیگر به ساختن معبد شروع  
میکند یک زنگ بزرگی هم بسازد و هر روز بکنفر را بفرستد  
تا سر کوه را ملاحظه کنند و اگر در آنجا ابرهای سیاه جمع  
شده بود فوراً زنگ را بنوازند تا از استماع آواز آن ملاقات  
شاه و عظمت اقتدار او بخاطرم تازه شود و افکار سیاه من  
برطرف گردد امیر اطور معروضات او را پذیرفت و بهمین  
تربیب باطنین او از مهیب زنگ که قدرت و جلال سلطان  
بگرام را در دور دست ترین دره های کاپیسا منعکس میساخت  
معبد و استویه خود را آباد کرد.

قصه معبد راهولای Rahula وزیر:

بفاصله تقریباً ۳۰ کی (۱۵) کیلومتر جنوب شرق پایتخت  
معبدی است موسوم به «راهولا» که قرار روایات یکی از  
وزرای قدیم سلطان بگرام آباد نموده بنام او معروف

( ٤١ )

شده است . در افسانه ها نقل میکنند که در روز های اعیاد مذهبی از فراز گنبد معبد اشعه در خشایی بهوا بلند میشد و از قات درز های سنگ هامایع معطری خارج میگشت و در آرامی سکوت شب زمزمه آهنگ موزیک بگوش میرسید :

میگویند روزیکه « راهولا » آبادی این بنای مذهبی را تمام کرد شب شخصی را بخواب دید که به او میگوید : این استویه بلندی که به این عظمت و شکوه آباد کردی چیزی تحفه و یادگار در خود نهفته ندارد و چون فریدا پادشاه و رعایای مراسم افتتاح آن می آیند از شخص شاه استدعا کن که قبل از همه یادگار آ چیزی به معبد تقدیم کند .

فریدا چون شاه به محضر عمومی تشریف آورد وزیر پیش شده دست ادب بر سینه نهاد گفت : خادم حقیر از حضور اعلیحضرت شما التجادار که اولین تحفه امروز از دست شما به معبد برسد . پادشاه استدعای وزیر خود را قبول نموده و جواب مثبتی داد . سپس « راهولای » وزیر پیش دروازه معبد ایستاد و در حالیکه مردم چون سیل خروشان بطرف او می آمدند یک نفر را در میان

( ٤٢ )

اذدحام نفری دید که قطعی در دست دارد . وزیر از دور بر او  
فریاد زده سوال نمود که تحفه شما عبارت از چیست ؟ مشاور الیه  
جواب داد که چیزی از یاد گنار های بودا . آنگاه وزیر  
دو باره صدا بلند نموده و گفت اگر میخواهی که این یاد گنار  
تو محافظه شود آنرا بمن بسیار صاحب مال گفت خوب است  
اینک عجالتاً یکبار آنرا تماشا بکنید و بمن پس بد هید زیرا  
قبل از اینکه آنرا به شما بسپارم میخواهم بکدفعه به خود یاد شاه  
نشان بدهم « راهولا » از ترس اینکه مبادا شاه اهمیت تحفه را  
بداند و از وعده خود برگردد یاد گنار را بصاحبش مسترد نکرده  
بطرف « سانکاراما » یعنی معبد خود رفت و فر از استویه بالا  
شد و در اثر التماس او سنگ گنبد معبد چاک شد و وزیر برای  
مخفی نمودن تحفه قیمتدار در میان چاک دیوار پایان شد و وقتیکه  
میخواست پس بر آید جدار گنبد پیش آمده و بر آمده نتوانست  
شاه چون از قضیه خبر شد هر طرف نفری را به جستجو و  
پالش وزیر فرستاد و چون قریب معبد رسیدند کار از کار گذشته بود  
و از « راهولا » اثری دیده نمیشد به این مناسبت هنوز از درز

( ۴۳ )

سنگک جدار معبد مایعی غلیظی شبیه به روغن سیاه می براید .

کوه فیل سر :

بطرف جنوب غرب شهر ( پایتخت بگرام ) کوهی است  
که بزبان چینائی آنرا Pi-lo-sa-lo ( پی - لو - سا - لو ) و  
بو میان Piluoara « پیلو سارا » یعنی « فیل سر - فیل سر »  
میگویند و وجه تسمیه آن این است که وضعیت آن بشکل  
سرفیل است در زمان قدیم و قتیکه « تا تا گاتا » بودای اولیه  
زنده بود این کوه را Sing ksen « سیانگسین » یعنی ( فیل ثابت )  
میگفتند . در افسانه ها میگویند که بالای کوه صخره بزرگی  
است که « تا تا گاتا » فراز آن باجماعه اجنه ملاقات نموده  
و تحایف ایشان را پذیرفته بود چندی بعد « اشوکا » بزرگترین  
سلطان سلاله « موریایا » که بر افغانستان شرقی و جنوبی هم  
حکمرانی داشت بالای همین صخره استوپه به بلندی ۱۰۰  
قدم آباد نموده و آنرا از لحاظ محکمی استوپه « پی لوسارا »  
یعنی « فیل قوه » یا « فیل سر » میگفتند در مخزن این استوپه



( ٤٤ )

از اشیای متعلقه «ناتا گانا» یادگار های زیادی مانده بود  
چون بطرف شرق ریزه کوهستان هنوز هم شاخه کوه بچه‌ئی  
بنام «عاشقان» یاد میشود احتمال دارد که این کوه همان  
کوه «اشوکا» باشد که آهسته آهسته مفهوم معنی اسم اصلی آن  
بامروز زمان در خاطر های اهالی بومی رنگ دیگر گرفته و  
«اشوکا» به «عاشقان» تبدیل شده است.

#### افسانه خزانه و طوطی :

بطرف جنوب در وازه شرقی «سالون بودا» معبد  
بزرگیکه کنیشکا برای اقامت تابستانی بر عمل های چینی  
ساخته بود در زیر پای مجسمه «ویشراوانا» رب النوع ثروت  
دینه بود که بر عمل های چینی ثروت هنگفتی گذاشته و  
در کتیبه بالای آن نوشته بودند: - «وقتی که معبد مرمت کاری  
لازم داشته باشد مردم از اینجا پول گرفته میتوانند» درین  
اواخر یک پادشاه سرحدی که حریص و درعین زمان ستمگار  
بود قصه جواهرات و اشیای قیمتی خزانه را شنیده برای تصرف

( ٤٥ )

آن بالا و لشکر خود در بگرام حاضر شد و بارویه تشدد کارانه  
علما و راهبین معبد را رانده و در موقعی که میخواست سرخزانه را  
باز کنند طوطی که بالای سر مجسمه رب النوع نروت بود  
شروع به بال زدن نموده صداهای دل خراشی کشید و در نتیجه  
زمین به لرزه در آمده پادشاه و قشونش بیحال بخاک  
افتادند و به جرم خود اقرار نموده با ندامت و پشیمانی  
مراجعت کردند .



## فصل پنجم

### بگرام و سائر نقاط کاپیسا در عصر یونانی

هندو کوه یا قفقاز هندی - اسکندر به قفقاز در پروان - بگرام و  
شهر نیکا یا - تجر به امپراطوری اسکندر و مداخلت خاندان موزیا یونانی های  
جنوب هندو کوه - سقوط ایشان با هر مایوس از دست پهلوان ها و کوشانی ها

\* \* \* \* \*

اسکندر بعد از مقابله با مقاومت های شدیدی و مدتها و  
اهالی ولایات « هری » و « ارا کوزی » « هرات و قندهار »  
از راه غزنی در اوایل زمستان « ماه نوامبر ۳۲۹ ق م » بوادی  
رود کابل رسید لیکن در اینجا توقف نموده و فوراً اعزام کاپیسا  
« کوه دامن » شد، علت عدم توقف اسکندر در محل کابل فعلی  
خوب فهمیده میشد و اگر علتی داشته باشد سراسر جنبهٔ عسکری  
خواهد داشت و اگر نه در عصر یونانی هم در اینجا آ بادانی بود  
چنانچه مورخین یونانی آن را بنام « اور تسپانم » یا « اور تسپانا »  
و همچنین به اسم « کارورا Karoura » یاد کرده اند. « استر ابن »



از آثار نفیس و تاریخی بگرام که در اثر حفاریات ۱۳۱۶ بدست آمده است



از آثار نفیس و تاریخی بگرام که در اثر فریاد ۱۳۱۶ کشف شده است

( ٤٧ )

مورخ یونانی آن را « اورتسپاتا » خوانده و چهار راهی نوشته  
که از آن راهای تجارتی بطرف بکتریان و اراکوزی منشعب  
میشد بهر جهت مقصود ما در اینجا تشریح تازیچه قدیم کابل  
نیست بلکه میخواهیم ارائه بکنیم که کابل برخلاف آنچه که  
معمولاً تصور میشود در زمان یونانی ها هم اهمیت تجارتی داشت  
و علت اینکه چرا اسکندر حین ورود خود از طرف غزنی در اینجا  
توقف نکرد طوریکه اشاره نمودیم شاید یکی عدم موقعیت  
مساعده عسکری و دیگری عجله خود او به وصول با کتریان  
بوده باشد زیرا « بسوس » در آنجا مشغول بیعت گرفتن مردم  
برای خود بود بهر جهت اسکندر از دره کابل به سرعت گذشته  
داخل کاپیسا شد و چون جدار بلند هندو کوه را بنا کوتل های  
پربرف آن مقابل خود دید و از بومی ها استفسار نمود عبور آن  
را در آن موقع سال غیر ممکن یافته مجبور به توقف شد و قشون  
خود در او بیان دامنه ( کوه خواجه سیاران ) که نسبتاً  
از مجرای و زش باد پیروان کنار است امر اطراق داده  
در پای هند و کوه یعنی قفقاز یونانی ها از نقطه که مدخل

( ٤٩ )

دره های پنجشیر - سالنگ - شتل - وغیره را دفاع کرده بتوانند  
اساس شهر اسکندریه جدیدی را در نظر گرفته و سال آینده  
قبل از اینکه، بطرف صفحات شمال عازم شود نظریه خود را  
عملی ساخت. چون یونانی ها در حوضه قشنگ کاپیسا دوشهر  
معروف یکی « اسکندریه قفقاز » و دیگر شهر « نیکابا » را بنا  
نهاده و جغرافیه نگاران و مورخین ایشان از آنها زیاد صحبت  
کرده اند آریه از موقعیت این هر دو مفصل تر صحبت خواهیم  
کرد حالا قبل از همه میخواهم در اطراف چیزی صحبت بکنم  
که در کاپیسا از همه بیشتر یونانی ها را تحت تاثیر گرفته  
و آن سلسله با عظمت پر برف هندو کوه است :

هند و کوه یا قفقاز هندی :

یونانیهای که به معیت اسکندر بودند خواه بواسطه عدم  
معلومات دقیق جغرافیائی، خواه بواسطه بلند بردن کار  
نامه های قوماندان خود و خواه بواسطه تشابه هندو کوه را  
کوه قفقاز و قفقاز هندی یاد کرده و یکی از قشنگترین قصص  
از باب انواع خود را که موضوع آن چنین است به آن نسبت میدهند

( ٤٩ )

در افسانه های کلاسیک از باب انواع یونانی نقل میکنند که  
« پرومته » رب النوع یا ژنی آتش و اولین پیشوای مدنیت بعد  
از اینسکه هیکل انسانی را « بعقیده آنها » از خاک درست کرد  
خواست آنرا روح دهد ، برای این مطلب آتش آسمانی را  
دزدی نمود « ژوبی تر » رب الارباب برای توبیخ او « یاندور »  
اولین زن قشننگ مخلوقه یعنی « حوای یونانی » را فرستاد  
اما « پرومته » از درمکر پیش آمده و خانم مذکور را اسیر  
خود ساخت آنگاه « ژوبی تر » به غضب شده پسرش « وولکان »  
را مامور ساخت تا او را به سزایرساند : مشار الیه « پرومته »  
را در کوه قفقاز فراز صخره ئی چهارمیخ نمود تا عقابی جگر او را  
بخورد آخر « هر کول » اسباب نجات او شد . قرار قصه فوق  
بندی گری « پرومته » اگرچه در اصل کوه های قفقاز بعمل  
آمده ولی از روزیکه یونانی ها وارد « کایسا » شده و چشم شان  
به توده ی برف هند و کوه افتاد و آنرا « قفقاز هندی »  
خواندند قصه فوق الذکر را هم به قلل سربفک کشیده و مغاره های  
و حشت اورآن نسبت دادند . و یکی از سکندریه هائی را که



( ۵۰ )

پسر فیلیپ در کاپیسا بنام نهاد بنام « اسکندریه قفقاز » یا « اسکندر به پای قفقاز » مسمی ساختند .

### اسکندریه قفقاز :

سیاست نظامی اسکندر چنین متقاضی بود که تا وضعیت خود در ا در عقب محکم نیساخت گناهی امر بیشتر فت میداد در ممالک دشوار گذار و نقاطی که اهالی آن سر شوخ و جنگجو بودند بیشتر به این رویه اهمیت میداد چنانچه نسبت به سایر نقاطی که از آن عبور نمود عده اسکندریه های او که هر کدام اساساً « قشله عسکری » یا « شهر نظامی » بود در افغانستان بیشتر است و بعد از اسکندریه اری - پروفتازی - ارا کوزی یعنی اسکندریه های هرات - فراه - قندهار - اسکندریه قفقاز چهارمین شهر نظامی (۱) است که در پای هندو کوه برای حفاظت مدخل دره های پنجشیر - شتل - غوربند - سالنگ و غیره بنا نهاد .  
راجع به تعیین موقعیت شهر اسکندریه قفقاز از سال های اول قرن ۱۹ اروپائی هائی که موقع مسافرت در کاپیسا یافته اند (۱) به همین ترتیب در شمال هندو کوه هم اسکندر چندین شهری بنا نهاد

( ۵۰۱ )

اظهار نظریه نموده و جزو بحث شروع شده است . دو نفر مدقق  
معروفی که درین راه پیشقدم اند یکی مسن انگلیس « ۱۸۵۳ -  
۱۸۰۰ » و دیگر « اگوست کورت » فرانسوی « ۱۸۶۱ -  
۱۷۹۳ » است که اولی بگرام و دومی سیغان را پیشنهاد  
نمود (۱) ولی دیری نگذشته بود که نظریات آنها طرف  
تنقید واقع شده و « موسیو ژا که » فرانسوی و « ویلسن »  
H.H.wilson انگلیس با دلایل پیشنهادات ایشان را از بین  
بردند همین طور یکعده علمای دیگر که بر دین نامشان ضرورت  
ندارد پشت هم آمده . نیلاب غور بند - اوپیان چار بکار - را  
پیشنهاد نموده رفتند و چون خرابه های شهر وسیعی در بگرام  
افتاده بود بیشتر توجه آنها به آن طرف معطوف میشد . چون  
موسیو فوشه به رهنمائی آثار مترجمه نگارشات هیوان - تسنگ  
در ۱۹۲۲ به افغانستان آمد به دستگیری معلومات مفید  
زوارچینی معلوم شد که بگرام پایتخت قدیم یعنی محل شهری است  
که آرین یونانی « نیسه » Nicée و خود زوارچینی « کاپیسی » Kapisi

(۱) کتلاک آثار بگرام : نگارش موسیو هاکن .

( ۵۲ )

خوانده است . و محل شهر اسکندریه قفقاز باید در جای  
دیگری تجسس شود .

نا گفته نماند که بعضی ها محل شهر اسکندریه قفقاز « اویان »  
را قلمداد نموده اند ولی اویان فعلی به چند کیلومتری شمال  
چاریکار یکی خرابه روی خاک می ندارد که به موقعیت شهر  
قدیم دلالت کند و دیگر تاجائی که از تذکرات بعضی مورخین  
قدیم معلوم میشود اسم اویان نه فقط بیک شهر بلکه بولایت  
بزرگی هم اطلاق میشد . پس اگر « استفانس بی زانتیم »  
Stephanos Byzantium یا « استفانس بی زانتی » در باب  
اسکندریه قفقاز می نویسد که « شهر ی است در  
اویانه قریب هند » دلیل شده نمیتواند که حتماً شهر اسکندریه  
قفقاز در اویان معمور بود زیرا اویانه در اینجا به معنی جامع  
ولایت بزرگ آمده است . چون قرار افسانه های بومی  
« پروان » معاصر با بگرام آبادی داشت و بر علاوه موقعیت  
آن هم در پای هندوکوه هم در مدخل دره های آن ، وهم در  
ولایت اویانه تمام شرایط را در بر میگیرد گفته میتوانیم که

( ۵۳ )

شهر اسکندریه قفقاز در پروان قدیم در جبل السراج فعلی  
بنا یافته بود . مورخین یونانی فاصله آنرا از « اور تسپانم »  
۵۰ میل و از « پوکولائیس » ۳۳۷ میل می نویسند چون  
مدققین امروزی « اور تسپانم » را کابل و « پوکولائیس » را  
هشت نفر قریب پشاور تعیین نموده اند از نقطه نظر فاصله هم  
موقعیت پروان به شهر اسکندریه قفقاز موافقت میکند  
نا گفته نماید که « اریپان » بذات خود شهر مهمی بوده  
چنانچه زوار چینی آنجا را به لهجه چینائی هو - پی - نا  
Ho-pi-na ذکر میکنند و شهر بزرگ میخواند میگویند  
که « ملنا ندر » یونانی شاه بزرگ کابلستان و گندهارا  
و پنجاب در آنجا تولد یافته است .

### بگرام و شهر نیکایا :

« نیکایا » کلمه یونانی و « فتح » معنی دارد و احتمال  
میرود که ترجمه نام بومی شهر باشد . پیر و فیسر « وین »  
انگلیس در کتاب « آریانا آنته کویتا » صفحه ۱۸۳ محل  
شهر مند کور را به ۱۸ میلی اویپان در بگرام فعلی تعیین میکند

( ۵۴ )

ومی نویسد که نام اصلی محل « جا یا پورا Jayapura »  
یعنی « شهر فتح » بود بعلاوه شهر اسکندر به قفقاز شهر دیگری  
که یونانی ها آباد نمودند همین شهر « نیکایا » است که  
موسیو فوشه بنام « شهر شاهی » موقعیت آنرا در « برج عبدالله »  
و خرابه های مجاور آن در بتگرام معین نمود است . پوره  
معلوم نیست که این شهر چه وقت بنا شده اسکندر چون در سال  
بعد ( در ۲۲۷ ق م ) از صفحات شمال هندو گوه فرود آمد  
به اسکندر به پروان چند روزی توقف نمود بعلاوه يك قسمت  
سر بازان را که از پامانده بودند بعضی قبایل و اهالی اطراف  
و نواهی را نیز در شهر سکنا داده نیکا نور Nicanor یکی از  
همراهانش را مامور اداره شهر ساخت و تری یاسپس Tyriospes  
را نایب الحکومه اراضی یارو یا هیزاد یعنی ولایت کابل فعلی  
مقرر نموده آماده حرکت شد و به شهر نیکایا دو باره  
متوقف گردید .

ومی نویسد که اسکندر به شکرانه پیشرفت های خود بنام الاله  
« اثنا Athena » قربانی درین شهر تقدیم کرده و به

( ۵۵ )

« امفیس Omphis » و دیگر رؤسای اینطرف رود اندوس  
خبر فرستاد که به استقبال و ملاقات او بیایند چنانچه  
« امفیس » بواسطه دشمنی که با « پوروس Porus » داشت از  
موقع استفاده نمود . با ۵۰۰۰۰ فیل و تعارف زیاد در شهر  
« نیکایا » بحضور اسکندر رسید . ( ۱ )

بعلاوه بقایای خزانه‌های زیادی که روی خاک مرئی است  
شواهد محیر العقول یونانی که پارسال از حفر گاه نمره دوم  
بگرام پیدا شده بصورت قطعی به اثبات میرساند که این  
جایی از شهر های مهم معمور بود .

تجزیه امپراطوری اسکندر و مداخلت خاندان موریان

خاندان گان محترم مسبوق اند که بعد از وفات اسکندر  
امپراطوری وسیع‌اش تجزیه و بین ژنرال‌های او تقسیم میشود  
و بعد از یک رشته گبرودار و جنگ‌ها بین پطلموس - انیتوگون  
و سلوکوس ، اخیر یک حصه بزرگ فتوحات آسیائی بدست

( ۱ ) « پوروس » شاه هندی است که در موقع ورود اسکندر در پنجاب  
بین رود چناب و راوی سلطنت داشت .

( ۵۶ )

سلاوسیدها می افتد. درین موقع که ژنرال هابین خرید مصروف  
زور آزمائی بودند خاندان موربای هندی موقع بی فته  
افغانستان را بصورت مو فتی به قلمرو و نفوذ خود ملحق  
میکند - «چندرا گوپتا» موسس خاندان سلطنتی موربا  
درسال (۳۲ ق م) به تخت «مگدها» نشسته «سلاوسید نیکا تور»  
یونانی را که استر داد اراضی مفتوحه اسکندر را دعوی میکرد  
بقوه قانع ساخت و گندهارا و کاپیسای افغانستان را به قلمرو خود  
ملحق نمود و نفوذ یونانی را به شمال هندو کوه محدود ساخت  
بعزاز او پسرش «بندو سارا» ونواسه اش «اشو کتا» قلمرو  
حکومتی پدر وجد خود را محافظه کرده به دامنه فتوحات  
خود وسعت دادند و علی الخصوص «اشو کتا» به انتشار معنویات  
هند کوشیده دین بودائی را در افغانستان انتشار داد .  
قرار روایات قدیمه اشو کتا در هده و اراضی متصله بگرام  
معابد واستوره های بزرگی آباد نموده . این شاه در کاپیسا  
خیلی معروف بود وطوریکه در فصل سوم دره ورد افسانه های  
ملی ذکر نمودیم احتمال زیاد میرود که کوه «عاشقان» فراز

( ۵۷ )

ریزه کوهستان بنام او مسمی و اصلاً « کوه اشو کما » بوده  
باشد زیرا در اینجا استوپیة بزرگی به بلندی ۱۰۰ قدم اباد  
نموده بود .

این وضعیت یعنی نفوذ خاندان موریای در صفحات جنوب  
و سلطه حکمرانان خاندان سلوسید یونانی در شمال تازمان  
اعلان استقلال « دیودوتس » در باختر در ( ۲۵۰ ق م ) و حتی  
چند سال دیگر هم دوام داشت چنانچه وقتیکه « ایتو کوش سوم »  
« ارساس سوم » شاه یارتیارا بخود ملحق ساخته و به اتفاق  
به « اوتید موس » سلطان باختر حمله کرد و بعد از مقابله های  
شدید با باختری ها بنام منافع عمومی یونانی ها در آسیا با شاه  
ایشان صلح نموده بجنوب هندو کوه بعزم حمله هند پایمان شد  
هنوز در کاپیسا و بگرام و دره کابل از خاندان موریای  
شاهی بنام « سوبهاگاسنا » Soubhagasena حکمفرمائی میکرد -  
شارتر کمبریج هستری اف اندیا ( ۱ ) می نویسد :

---

( ۱ ) این کتاب نسبت ( به کمبریج هستری آف اندیا ) تازه تر است  
زیرا در ۱۹۳۶ با تجدید نظر بطبع رسیده .



( ۵۸ )

این پادشاه یابکی از اجداد قریب او در موقع انحطاط  
قوای موریا سلطنت مستقلی در دره کابل تشکیل داده بود .  
استرابون مورخ یونانی از و ذکر میکند و می نویسد بین او « وانیتو  
کوش » شاه یونانی شامی تجدید روابط بعمل آمد و پیر و فیسیر  
E W Thomas « توماس » بتقویت قول « تارنات Tarnath مورخ ثبت  
که میگوید پسر اشوکا ویر سننا Virsena پادشاه گندهارا بود ،  
می نویسد چون کلمه « سننا » Sen در اخیر نام های این خانواده  
میباشد احتمال دارد که « سوبها گنسه تانا » نواسه اشوکا  
بوده باشد . بهر جهت را بطه خویشاوندی این شاه  
با ازگان بزرگ خاندان موریا هر چه بوده باشد آخرین  
دو دمان این خانواده است که در کاپیسا و دره کابل  
حکومت نموده و بعد از او و مرا جعت انیتو کوش سوم غرب  
کل افغانستان به تصرف او تیدموس سلسان باخترا درمی آید .  
در این کتاب بایه نانی هائی که بعد از ( ۲۵۰ ق م ) مستقلاً  
در باخترا سلطنت نموده اند سر و کاری نداریم زیرا از  
زمینه بحث ما خارج اند فقط برای اینکه سلسله موضوع در نظر

( ۵۹ )

خوا ننده کسبخته نهاد به گرفتن نام و ذکر خیلی مختصر  
انها پر داخته اصل موضوع مطلوبه را که عبارت از ذکر  
شاهان یونانی است که از بگرام به جنوب هندو کوه سلطنت  
نموده اند مفصل تر بیان میکنم :

یونانی سلطنت مستقل یونانی باختر شخصی است موسوم به  
« دیو دونس » که از طرف اینوسو کوش سلطان یونانی  
شامی نایب الحکومه ولایت بکتریان بود و در حوالی ۲۵۰ ق م  
اعلان استقلال نمود بعد از سلطنت کورنا ۵-۶ ساله  
او پسرش دیو دونس دوم به سلطنت رسید هنوز از جلوس او  
چند سالی نگذشته بود که « ابوتید موس » حکمران سفدیان  
بر او حمله کرده خودش را مقتول و تخت و تاج او را متصرف  
شد و بین سالهای ۲۳۰ و ۲۰۰ ق م از باکتریان بر کل افغانستان  
حکمرانی نمود و باختر در عصر او به منتهای اوج و اقتدار رسید  
مشارالیه از ضعف خاندان موربای هندی و گرفتاری  
های اینتو کوش سوم شامی بارو منها استفاده نمود و پسرش  
« دمتر یوس » را به فتح هند ترغیب نمود چنانچه مشارالیه

( ٦٠ )

کل پنجاب شرقی و غربی را متصرف شده بنام ( فاتح هند )  
موسوم گشت و چون درین بین پدرش وفات کرد در ادر بزرگ  
خود « اوتید موس دوم » را وکیل خود در باختر مقرر نمود  
و مرکز سلطنتی خود را در ساکالا - سیالکوٹ پنجاب قرار داد.  
درین وقت « ابو کراتید مس » نام یکی از ژنرال های  
زمان پدر او موقع را مساعد یافته در باختر بنام خود اعلان  
سلطنت نمود « دمتر یوس » چون ازین واقعه خبر شد با ٦٠  
هزار نفر برای استرداد تخت و تاج خود و پدر خود به باختر  
هجوم آورد و با اینکه ابو کراتیدس را با ٣٠٠ نفر محاصر  
کرد آخر ناکام برآمد و به پنجاب مراجعت نمود همین طور  
( ابو تید موس دوم ) و ( دمتر یوس دوم ) پسرانش و « اگاتو کلس »  
و « پانتا لئون » که از دودمان خاندان « اوتید موس » سلطان  
باختر بودند هر کدام از طرفی به « ابو کراتیدس » حمله آوردند  
اما هیچ کدام موفقیتی حاصل نتوانست و باین منوال در امپرا  
طوری باختر یعنی افغانستان و ملحقات هندی آن دو خانواده  
شاهی یونانی رقیب هم به میان آمد : احفاد « ابو کراتیدس »

( ٦١ )

در افغانستان و او لاده « تیدموس » در پنجاب . چون موضوع بحث ما درین کتاب محدود به « شاهان کاپیسا » است از ذکر حال رجال سلاله دوم و سائر موضوع ها صرف نظر نموده از اولاده خانوادہ اولی یعنی کسانی که مقر حکومت شان کاپیسا بود صحبت میکنیم : پوشیده نیست که وجود اسکاتی ها که در حوضه سر دریا مقیم بودند همیشه برای سلطنت بونانی با ختر خطری بود و تهلکه آنها حس می شد تا اینکه در زمان ایو کرانیدس ایشان از جانب شمال و مهر داد اول پارسی از خراسان ( از طرف غرب ) پیش قدمی نموده در نتیجه نفوذ و حاکمیت بونانیها در شمال هند و کوه خاتمه پذیرفت اگر چه پسرش هلیو کلس هم زمانی در شمال هندو کوه حکفرمائی نموده لیکن دامنه بردوایی نداشته و میتوان او را آخرین شاه یونانی با ختر و اولین حکفرمای یونانی « کاپیسا » دانست زیرا یونانی ها بعد از اینکه از شمال هندو کوه پس یا میشوند به جنوب آن فرود آمده مرکز خود را در کاپیسا قرار میدهند .

بعد از و اگر چه از روی حدس و قرائن عدده زیادی

( ٦٢ )

را از خانواده ابو کراتیدس و در جمله جانشینان « هلیو کلس »  
قلمداد میکند و بعضی را به « تاکسیلا » و عده را به « پشکدواتی »  
یعنی « چارصده » فعلی و غیره نقاط نسبت میدهند از ذکر  
آنها هم صرف نظر نموده همین قدر متذکر میشویم که  
معروفترین جانشینان او « انیتمال سیداس » « امین تاس »  
و « هرمایوس » است .

« هرمایوس » آخرین شاه یونانی جنوب هندو کوه است  
که در بگرام خود را محکم کرده بجانب شمال با کوشانیها  
بطرف جنوب غرب با پهلواها مقابله میکرد و آخر به بعضی  
نظریه ها « کجولا کد نیزس » کوشانی و به بعضی های دیگر  
« گندو نارس » پهلوا او را شکست داد . معمولاً آنچه  
بطور محقق قبول میشود این است که « هرمایوس » را  
« کجولا کد نیزس » کوشانی شکست داده و سلطنت از یونانیها  
بکوشانیها انتقال یافته است هرمایوس آخرین شاه یونانی  
کایسا در بعضی سکه ها با عیال خود ملکه « کالیوپ » Caliop  
یکجا معلوم میشود . نفوذ و حکمرانی یونانیها با سقوط  
« هرمایوس » در حوالی ( ۴۲۰ م ) را کایسا خاتمه پذیرفته است .



پارچه عاج :- اشکال انسانی، حیوانات و گی ها ترکیب شده است .



از آثار نفیس و تاریخی بگرام: پارچه‌های عاج کروی آنها اشکال انسانی منقوش است.

## فصل ششم

### بگرام در عهد کوشان

ورود کوشانی ها - روابط دربار بگرام با رومانی ها و چینی ها -  
انتقام گیری از چین - یرغمل های چینی - بزرگترین مبلغ و عالم  
کایسانی « گونا و ارمن » اجتهاد مبلغین کاپیسا در شرق اوقسی .

\* \* \* \* \*

طوری که در فصول قبل شرح داده شد اگر چه بگرام در عصر  
یونانی و حتی بیشتر هم آبادی داشت و در سال های اخیر  
سلطنت « هلیو کلس » پایتخت شاهان یونانی جنوب هندوکوه  
و کابلستان گردید ولی دوره شکوه و عظمت آن با ورود  
کوشانیها شروع شد زیرا اگر در وقت حکمرانی شاهان  
اخیر یونانی پایتخت شده بود مرکز قلمرو محدودی شمرده  
میشد و با کوشانیها خصوصاً « کنیشکای کبیر » مرکز پایتخت  
تابستانی امپراطوری بزرگ و مقتدر آسیا گردید .

کوشانیها بر خلاف آنچه تا سالهای اخیر مستشرقین اروپائی  
نصور میکردند و اخیراً تغییر نظریه داده اند شاخه آریائی



( ٦٤ )

نژادی است که از سرزمین بومی آریائی حوضه اسکوس  
مستقیماً بطرف شرق بوادی سردریا و ماورای شرقی آن منتشر  
شده مانند پدش قراولان نژاد آریائی قرون متمادی با عالم  
زرد و زرد بوستان مغلی در تصادم ماندند ( ناگفته نماند که  
یکی از علمای مبرز جاپانی پروفیسر « هاندا تورو » پروفیسر  
فاکولته ادبیات دارالعلوم امپراطوری توکیو به این عقیده  
است که سلطنت کوشانی را اهالی « تاها » یعنی بکتریان  
قبل از ورود « بوچی » که معمولاً ایشان را اجداد کوشانی  
مینامند تشکیل داده و ازین استنباط می شود که کوشانی  
و بوچی دو قوم علیحده بوده و اول الذکر بومیان آریائی  
تخارستان باشد . )

بهر جهت چون این مسئله خیلی بزرگ است و عجلتاً  
نظریات آنی پروفیسر جاپانی در دست نیست و موضوع فعلی  
کتاب ما هم بحث را درین مورد اجازه نمیدهد به اساس  
نظریات عمومی که تا حال معمول و مورد قبول است مینگاریم  
که این شاخه آریائی در اثر فشار « هیوانگ نوها » بتدریج

( ۶۵ )

از جلگه های سر دریا به آمو دریا انتقال نموده و در حوالی (۷۰ ق م) به بکتریان ریختند و سلطنت یونانی ها را در شمال هندو کوه سقوط دادند .

کوشا نیا چون به بکتریان رسیدند در اینجا قوم تجارت پیشه و متمدنی بود و باش داشت که بنام «تاهیا» یاد شده است . بعد از انتشار خود در بکتریان قبایل کوشان آن قطعه را بین قبایل خود به (۵) ایالت تقسیم نموده و مدتی باینمنوان در شمال هندو کوه حکمرانی نمودند تا اینکه «کوجولا کد فیزس» رئیس یکی از قبایل پنجگانه ایشان موسوم به «کوی-شوانگ» یا «کوشان» مقتدر شده دیگر ها را مطیع خود ساخت و سلطنت کوشانی را تاسیس نمود .

باین ترتیب چون قبایل کوشان بهم متحد شده از خود سر و سلطنتی یافتند به یونانیهای که خود را در جنوب هندو کوه «در کایسا» محکم نموده بودند بنای حمله را گذاشتند و طوریکه در اخیر فصل پنجم ذکر شد با «هرمایوس» در حوالی (۲۰ م) سلطه سیاسی یونانی های کایسا سقوط نموده و نفوذ کوشانی قایم مقام

( ٦٦ )

آن گر دید و بتدریج ازین نقطه به چهار طرف انبساط نمود  
در زمان « کجولا کد فیزس » چون نفوذ گوناگونیها معلوم  
بکتر بان آهسته آهسته بر تمام ولایت کابل و قندهار و در سمت  
مشرقی تا حوالی سند انتشار یافت و عبارت دیگر چون افغانستان  
معاصر قلمرو سلطنت او را تشکیل میداد مرکز حکومتش  
در کاپیسا محتملاً همین شهر « بگرام » بود .

« کجولا کد فیزس » ابتدا مسکوکات « هرما بوس » را که در  
« کاپیسا » ضرب رسیده بود تقلید مینمود چنانچه در بعضی  
مسکوکات او نام خودش « هرما بوس » هر دو دیده میشود .  
هکذا مسکوکاتی از او دیده شده که قرار اکثر احتمالات  
باید از سکه های « آگوست » امپراتوری رومن تقلید شده  
باشد . ناگفته نماند که « کجولا کد فیزس » معاصر « آگوست »  
امپراتوری رومن میباشد و اولین نماینده کوشانی « دربار بگرام »  
در عصر « کجولا کد فیزس » به روما نزد « آگوست » فرستاده  
شده بود .

موسس اولین خاندان سلطنتی کوشان در حوالی ( ٧٨ م )

( ۶۷ )

وفات نموده و بعد از او «وبها کد فیزس» پسرش که او را  
«کد فیزس دوم» هم میگویند بر تخت نشست. چون قلمرو  
کوشانیها در بنوقت خاک آریانا یعنی افغانستان فعلی را  
سراسر فرا گرفته بود «وبها کد فیزس» به انبساط سرحدات  
خود طرف هند کوشیده پنجاب، دوآب، اود و غیره را فتح  
نموده بنام «فاتح هند» موسوم گردید.

مسکوکات او قشنگ و فلز او مس و طلا است. مشارالیه  
در مسکوکات، عناوین خیلی با شکوه و جلال را اتخاذ نموده  
و مانند پدر خود یکطرف سکه رسم الخط یونانی و طرف دیگر  
رسم الخط بومی خروشتی را استعمال نموده است. قرا ریسکه  
از منابع تاریخی چین معلوم میشود اولین تصادم بین امپراطوری  
کوشان و چین در عصر «وبها کد فیزس» واقع شده است. اگر چه  
علت این تصادم بصورت صریح معلوم نیست باز هم چون جنرال  
«یان چاو» چینی باقشونیی برای فتوحات ختن و کاشغر آمده  
بود و «وبها کد فیزس» خواستگار مزاجت دختر شاه چین بود  
و این مسئله را چینائیهها قبولدار نشدند در نتیجه بین کوشانی

( ٦٨ )

وچینی در دامنه های شرقی پامیر جنسگی واقع شده  
« وینا کد فیزس » پس پاگردید . در غرب برخلاف روابط  
کوشانیها با امپراطوری رومن محکم تر گردیده و آنها بنده  
« کد فیزس دوم » به دربار « تراجان » حضور داشت . روابط  
تجارتی امپراطوری کوشان با رومن ها انبساط زیاد داشت .  
مال التجاره از تمام قسمتهای امپراطوری به پیمانه زیاد از راه  
وادی کابل و کاپیسا به بکترین و خراسان و از آنجا از میان  
امپراطوری پارسی بسطرف غرب میرفت و رومنها  
سالانه مبالغه گزافی برای خریداری مسالتجاره  
در امپراطوری کوشان صرف میکردند .

بعد از « کد فیزس دوم » چون سلطنت در (حوالی ۱۲۰ م)  
به دست توانای شخص بزرگی چون « کنیشکا » رسید پایتخت  
تابستانی خود شهر بگرام را تعیین نموده (۱) به انبساط قلمرو

---

(۱) امپراطوری کوشانی کنیشکا سه پایتخت داشت : بر طبق تقاضای  
فصول زمستان در پشاور ، بهار در گندهارای غربی و تابستان در بگرام  
اقامت می نمود .

( ٦٩ )

سیاسی امپراطوری کوشان صرف مساعی زیاد نمود چنانچه درهندتا « مگدها » و « بنارس » کنار رود گنگا و درترکستان چین تا کاشغر و بارکنند یعنی حوضه رود تارم بیش رفت و به این نوع انتقام متقدمین خود را از چینائیهها گرفته پسر امپراطور چین با طوریکه بصحت قریب تر است « شه - آن - پان » ( Ch-en-pan ) نام یکی از خویشاوندان شاه چینائی کاشغرا با جمع دیگر بطوریرعمل با خود آورده به اعزاز نزد خود نگاه میداشت و درموسم تابستان معبد ( شا - لو - کیا ) را که عبارت از یوزه شترک بگرام باشد برای رهائش آنها تعیین نموده بود . کنیشکا بزرگترین امپراطور کوشان تنها از نقطه نظر کشور کشائی و پیشرفت های نظامی قابل تمجید نی بلکه از بسیار پهلوهای معنوی سزاوار ستایش است زیرا عصر زمامداری اودوره ترقی زبان ادبیات صنعت ، دیانت ، فلسفه ، علم و حکمت است و ازین جنبه ها دوره اودر تاریخ آریانا نظیر ندارد . چون مقصود مادرینجا صحبت در اطراف بگرام درعهد کوشان میباشد نگارشات

( ۷۰ )

خود در ارجع به شاهان کوشان خصوص شخص کنیشکا که مستقلاً  
يك رساله ميخواهد قطع نموده باصل مطلوب می پردازیم .  
طوری که در فصول بیشتر نگاشتیم این مسئله حتمی است  
که پیش از کوشانیها بگرام ابا دی داشته زیرا قبل ازین  
در زمان شاهان اخیر یونانی هم پایتخت شده بود و در طبقات  
عمیق اراضی و حتی در روی زمین مسکوکات ایشان بکثرت یافت  
شده . چون موسیو فوشه احاطه « برج عبدالله » را شهر کوچک  
شاهی عصر یونانی خوانده احتمال زیاد دارد که شهر  
بزرگتری که خط حصار با عظمت آن هنوز ته خاک معلوم  
میشود مربوط به کوشانیها باشد . اشیای سفالی از قبیل  
کاسه ، کوزه کوچک در دسته های بکنوع گیلان های یایه  
داز گلی ، قیف و غیره که در اثر حفريات پارسال و پارسال  
پیدا شده بعد از مطالعات بنظر موسیو ها کن مربوط به  
« اوایل عصر استقرار کوشان » در کایسا معلوم میشود . چون  
بسا خندان دوکانهای قدیم این شهر دقت شود از نقطه  
نظر معماری چندان مهارتی در آنها بکار برفته و این خود

( ۷۱ )

دلیلی است که تعمیر شهر را نه به یونانیها بلکه به کوشانیها  
متعلق میسازد .

بگرام چون در عصر کوشانی تا یک زمان پایتخت و در عصر  
کنیشکا «مرکز تابستانی بود طبعاً از نقطه نظر اجتماعات  
در وقت خویش حایز اهمیتی بود . چون صنعت ( گریک و بودیک )  
در عصر کوشانی ترقی زیاد داشت در کاپیسا صنعتگران ماهر  
مصروف تعمیرات معابد و هیکل تراشی بودند .

اگر چه در بگرام و سایر نقاط کاپیسا از نقطه نظر دین در عصر  
کوشان آزادی زیاد وجود داشت و در بگرام علاوه بر زان  
بودائی بر همنی ها و غیره زنده گمانی داشتند اما با میلانی که  
شاهان کوشانی به « بود سیزم » نشان دادند  
دین بودائی نسبت بدیگر ادیان ترقی نموده و شکل دیانت  
رسمی بخود گرفته بود در زمان کوشانیها خصوص در عهد کنیشکا  
معابد و استوپه های زیاد در بگرام و دامنه های حصار کپستانی  
قشنگ کاپیسا آباد شده بهزارها نفر علما و راهبین در آنها  
بود و باش داشتند . کنیشکا با علم دوستی و دیانت پروری که



( ۷۲ )

داشت بزرگترین علما و دانشمندان وقت را از اقطار امپراطوری  
بدور خود جمع نموده بود . میگویند که برای بدست آوردن  
یک نفر ادیب مشهور که به « اسوا گوزا » معروف و نزد پادشاه  
« مگد ها » بود مخصوص پادشاه مذکور سه جنگ برآمده  
و بعد از فتح ادیب را گرفته و با خود آورد و مشاور ادبی خود  
مقرر نمود . هکذا برای امور مذهبی هم « کنیشکا » مشاور  
داشت که اسم او « یارسوا » بود در محفل مذهبی که کنیشکا  
در پشاور دایر نموده بود در بیان علمای گندهاری کاپیسائی هم  
زیاد شامل بودند و علمای گندهارا ، کابل ، کاپیسا به اندازه  
در علوم مذهبی تبحر داشتند که مسوود طریقہ نسوی بتمام  
« مہایانا » گردیدند .

علاوه برین علمای کاپیسا در انتشار بودیزم در چین و سایر نقاط  
شرق سهم بزرگ گرفته و وقت بوقت با قافله های مبلغین که  
از کشمیر و گندهارا آمده و اطراف شمال رهسپار میشدند  
زیادی از ایشان هم شامل میشدند . در میان علما و مبلغین کاپیسا  
آنکه در اواخر قرن ۲۴ از همه معروف است « گوناوارمان

( ۷۳ )

Gunavarman « نام داشت و اصلاً شهزاده این دیار بود .  
مشارالیه بعد از انجام تحصیلات مذهبی و سایر علوم متداوله  
وقت در علوم دینی تبحر زیاد حاصل نموده آخر اشتیاق خدمت  
در انتشار دین به این وادارش نمود که از زندگانی باجمل  
و آرام شاهی گذشته مانند یکنفر مبلغ بکدام طرف عازم شود ،  
چنانچه اول مسافرتی به بند نموده و از آنجا بجزیره « سیلان »  
رفت و بعد از چندی بطرف جزیره « جاوا » که هنوز سرزمین  
برهمنی بود برای تبلیغ عازم شد و در اثر اجتهاد خود شاه  
وملکه آنوقت « جاوا » را بدین بودا داخل نمود . چون  
آوازه شهرت او در شرق بلند شد امپراطور چین « لیو - یو  
Liéou-yu که از خانواده شاهی « سونگ » Saung بود  
آرزو مند ملاقات و شناسائی او شده و در ۴۲۴ به حکمران  
چینی « تونکن » هدایات داده تا مبلغ معروف کاپیسائی را به  
چین دعوت کند . « گونا وارمان » خواهش امپراطور چین  
را قبول نموده اول به « کانتن » و از آنجا به « نانکن » رفت .  
امپراطور چین در جوار قصر امپراطوری معبد مجلل و باشکوهی

( ٧٤ )

آباد نموده و عالم کاپیسائی در آنجا تا آخر بن دقایق حیات  
به ترجمه آثار بودائی به چینی اشتغال داشت .

از شرح حال عالم فوق الذکر بخوبی معلوم میشود که چراغ  
علم و معرفت که باشهنشاه بزرگ کوشان در آریا ناروشن شده بود  
اشعه فروزان آن تا اواخر قرن ۴ و اوایل قرن ۵ یعنی زمان ورود  
مهاجم هیاطله خاموش نشده به هر نقطه امپراطوری علم ،  
صنعت ، هیکل تراشی ، نقاشی ، ادبیات و نویسندگی ترقی  
درخشان داشت .

از همین نتایج حفاریات دو نقطه مختلف شهر کوشانی بگرام  
که یکی رسته دکانها و دیگر قصری بود معلوم میشود که از نقطه  
نظر حیات اجتماعی و طرز زندگانی نجبا و عوام کوشانی فرق  
داشتند و این فرق هم بعد از مهاجم و یغهای دارائی یونانیها  
در میان ایشان پیدا شده رؤسا و اشخاص با نفوذی که  
اشغال باختر و تصرف کاپیسا اموال یونانیها را متصرف شدند  
با آن صاحب ذوق و سلیقه گردیده طرز زندگانی آنها

( ۷۵ )

عوض شده است . برعکس عوام چندان تغییر نکرده با همان  
رویه زندگی ساده قدیم ادامه داده با ظروف سفالی قناعت  
مینمودند . معذالك رسته دکانهای ایشان مرتب و دکانهای  
آنها عموماً منقسم بر دو حصه بوده « پس دکانی » « و پیش دکانی »  
که در اولی آذوقه و در دومی اشیائی را که حاضر برای فروش  
داشتند میگذاشتند . روی جدار دکانهای خود را عموماً  
با الوان طبیعی معدنی سفید و سرخ و آبی رنگ می نمودند .  
خارج از محوطه شهر بطرف جنوب در روی جلگه و در اطراف  
دامنه ها و پوزه های « کوه پهلوان » معابد متعددی آباد بوده  
هر معبد بذات خود يك مکتب علم و صنایع نفیسه بود ،  
زیرا علاوه اینکه علما و راهبین مشغول ترجمه و تالیف آثار  
مذهبی بودند در عین زمان بهترین هیکل تراشان و نقاشان  
هم بشمار میرفتند . در عصر کوشان چون نفوذ امپراطوری  
در هند تا سواحل رود گنگا انبساط داشت از راه دره کابل  
و گندهارا و از راه لغمان ، تگ و نجر و بین هند و کاپیسا

( ۷۶ )

رفت و آمد فوق العاده زیاد بود و همان طوریکه کنیشکا ایام  
تابستان را در بگرام کنار رود پنجشیر میگذرانید حتماً نجبای  
کوشانی هم این کار را میکردند و معز زین و رو حانیون هند  
هم درین رفت و آمد با سلطان تغیر محل میدادند. خلاصه کاپیسا  
در عصر تمام شاهان کوشان مخصوصاً در دوره زمامداری  
سلطان بزرگ کنیشکای کبیر به منتهای عروج خود  
رسیده بود .

## فصل هفتم

### معابد بودائی بگرام

صد معبد و شش هزار راهب بودائی طریقه های «مهایانا» و «هنایانا» هزار نفر برهمنی و ده معبد ایشان معبد «شالوکیا» اقامتگاه یرغمل های چین - کشودن خزانه معبد - معبد را هیولا - معبد شاه - معبد ملکه

\* \* \* \* \*

قرار بیکه هیوان - تسنک زوار چینی نقل میکنند کایسا روی هم رفته دارای ۱۰۰ معبد و شش هزار راهب بودائی بود و چون معابد مذکور عموماً در دامنه های کوه و نقاط مرتفعه آباد شده بود روز گنبد های بلند و رنگین آن زیر اشعه زربین آفتاب میدرخشید و آواز ناقوس و شعاع کم رنگ چراغ ها در دل سیاه شب موقعیت اینها را در اطراف افق وانمود میکرد قرار چشم دید زوار علاوه بر پیر وان دو طریقه بودائی (مهایانا - هنایانا) و معابد مربوط ایشان ده معبد برهمنی و تقریباً هزار نفر پیر وان این دیانت و مذهب شیوائی در اینجا بود و باش داشتند مشار الیه در کوچه های شهر بگرام و دیگر نقاط کایسا برهمن های برهنه که بدن خود را به خاکستر

( ۷۸ )

مالیده و شیوائی هائی را که از استخونها زنا ری در دست  
داشتند مشاهده کرده چنانچه آثار این دیانت از منتها الیه  
جنوب شرقی کاپیسا از کونل خیر خانه کشف شده است . کاپیسا  
از نقطه نظر دیانت بودائی مانند دره یا میان از بزرگترین  
کانون دینی بشمار میرفت . حلقه قشنگ کهستانی 'افق کشاده'  
دره های خموش و آرام ، مناظر باشکوه ، چشمه های فراوان  
کناره های بیسر و صدا ، یعنی تمام چیز های که راهبین انزوا  
پسند بودائی میخواهند درین جاگه بدیع جمع شده است  
علاوه برین مزیات چون بگرام مدت مدیدی مرکز حکومت  
یونانی های جنوب هندو کوه و امپراطوری بزرگ کوشا نیان  
بود طبعاً باعظمت ترین عمرات مذهبی در آنجا آباد میشد .  
ازین صد معبدی که «هوان- تسنگ در کاپیسا قلمداد نموده  
علاج ندارد که اقلاً ۱۵ یا ۲۰ آن در بگرام وافق گرد  
ونواح آن بوده باشد چنانچه تنهادر دامنه اطراف کوه پهلوان  
بقایای ۲- یا- ۸ معبد هنوز معلوم میشود همچنین بطرف جنوب  
خرا به های شهر کوشان در حوالی قریه «امیری» و بطرف

( ۷۹ )

غرب گفته در میان کشتزارها آثار معابد و استویه ها بوضاحت کامل معلوم میشود . استویه بزرگی را که در دم قلعه فوق الذکر بوده اهالی به صفت مدوری تغیر داده اند و مهملات جای باشند گان قلعه شده است .

استویه معبدی که بگرام آثار روی خاک کی آن خیلی زیاد است در یوزة جنوب شرقی کوه پهلوان افتاده و قایک قرن قبل دست نخورده و کاملاً آباد بود و در ۱۸۳۳ مسن انگلیس (۱) که به اجازه اعلیحضرت امیر دوست محمد خان بکابل آمده بود چند نفر را برای حفاریات آن از مرکز فرستاده و قراریکه مؤلف کتاب «اریانا آنتی کویتا» می نویسد چیزی از آن یافت نشده (۲) نا گفته نماند که کاوش بی اصول آنها فقط شقی در استویه

---

(۱) به کتاب «اریانا آنتی کویتا» تا لیف مستر و لسن انگلیس مراجعه شود .

(۲) شقی که در استویه نموده اند بخوبی دیده میشود . اگر حقیقتاً چیزی یافت نشده باشد جای حیرت نیست زیرا گماشتگان «مسن» استویه را شق نموده اند معبد را چون همیشه استویه ها چیزی نمیداشته باشد امکان دارد که چیزی پیدا نشده باشد .



( ۸۰ )

وارد کرده و معبد ملحقه آن جای بجای است .  
بزرگترین معبد دیگر بگرام معبد ( پوزه شتر ك ) است  
• که به دامنه شمالی کوه پهلوان به سه کیلومتری شرق  
• ( برج عبدالله ) مقابل قلعه ( هزاره ) چهل متر بلند از سطح  
مجرای رود خانه پنجشیر واقع و از کوه عاشقان گرفته تمام  
ریزه کوهستان ، کوهستان و دورنمای کوهدامن تحت نظر آن  
افتاده است .

در اطراف کوه پهلوان غیر ازین دو معبد طوریکه بیشتر  
ذکر نمودیم ۵ - ۶ معبد دیگر هم موجود است که جاها  
و بقایای آنها بوضاحت معلوم میشود و فواصل آنها از یک دیگر  
بسیار کم است ( فاصله بین سه چهار معبد دامنه شمالی ۳۰۰ متر  
بیش نیست ) و موقعیت آنها طوری انتخاب شده که از یک معبد  
معبد دیگر معلوم میشود و احتمال زیاد میرود که به این ترتیب  
را همین منزوی از احوال یکدیگر خبر میگیرند و در موقع  
لزوم بکمک همدیگر میرسیند .

حالا که بصورت مختصر وضعیت فعلی بقایای معابد بودائی

( ۸۱ )

بگرام شرح داده شده میرویم به بینیم زوارچینی در قرن ۷  
مسیحی در عصر ورود خود راجع به آنها چه شنیده و چه دیده  
و چه مینویسد .

معبد ( شالو کیا ) اقامتگاه یرغمل های چینی :

هیوان تسنگ زوار چینی مینویسد : که فاصله ۳ یا ۴ لی  
( کمی بیش از دو کیلومتر ) شرق یانتخت بنداعنه شمالی کوهی  
معبد بزرگی است که ۳۰۰ راهب در آن بود و با ش دارند  
و بیرو طریقه راه کوچک نجات میباشند .

در فصل هفت در مورد اشکر کشی های امپرا طوری کنیشکا  
در کا شغر و ختن بملاحظه رسید که بعد از کامیابی سلطان مقتدر  
کوشان پسر امپرا طور چین با یکی از بستگان شاه چینائی کا شغر  
و ختن را بقسم یرغمل بگرفت در کتاب ( هووی لی لی Huvu-Lili )  
سوانح حیات « هیوان - تسنگ » هیوان - تسنگ در صفحه ۷۲  
نوشته است که این یرغمل عسارت از پسر امپرا طور چین  
« Fan هان » بود چنانچه « اسوا گوزا » عالم معاصر کنیشکا  
اورا در پشاور در موقع علاجشانش دیده است بهر جهت یا پسر

( ۸۲ )

خود امپرا طور چین بایسر شاه چینی کاشغر ستان هر که بود  
در چینی بودن او شکی نیست .

کنیشکا نسبت به برغمل های چینی التفات زیاد داشت  
و برای آسودگی و موافقت آنها به آب رهوا اقامت گاهای متعدد  
زمستانی، بهاری تابستانی در شهر های امپراطوری پشاور، کابل  
بگرام برای ایشان معین نموده بود .

قرا ریکه زوار چینی نقل میکنند چنین معلوم میشود که  
مسکن تابستانی آنها در بگرام در همین معبد « شالو کیا » بوده  
و قسمیکه موقعیت و مسافت آنرا از پایتخت تشریح داده امکان  
زیاد میرود که معبد « شالو کیا » عبارت از همین معبد یوزة  
شترک حالیه باشد که پار سال حفریات آن شروع شده است .  
هنوز بر نویسنده معلوم نیست که اصل بانی معبد خود  
کنیشکا است یا برغمل های چینی به پول خود آنرا آباد کرده  
اند از بعضی گذار شات تاریخی و افسانه های قبل الاسلام  
چنین معلوم میشود که بانی آن برغمل های چینی بوده بهر جهت  
در تزئینات آن سلیقه مخصوصی بکار رفته و برغمل ها بقسم

( ۸۳ )

یادگار تصاویر خود را به درو دیوار آن نقش نموده بودند  
چنانچه زوار چینی این موضوع را تذکر داده میگوید  
تصاویر بر غمل ها در دیوار ها نقش است و از نقطه نظر شکل  
و لباس به مردمان شرق «Hia» یعنی چین شباهت کامل دارند.  
بعد از اینکه دربار بگرام به بر غمل های چین اجازه  
مراجعت داد و رخصت شدند (۱) در معبد «شالو کنیا» بیاد بود  
آنها هر سال در فصل باران که بهترین موقع از و اوجابت دعا  
بود حلقه تشکیل داده و در آن راجع به سلامتی و سعادت آنها  
دعا خوانده میشد.

در نیمه اول قرن ۷ میلادی در موقعی که زوار چینی  
هیوانگسنگ از راه دره غوربند به کاپسا داخل میشد پادشاه  
وقت که قرار گرفته خودش از قبیله کشاتر یا Kshatria بود با تمام  
راهبین و علمای دو طریقه بزرگ مذهب بودائی به استقبال

---

(۱) احتمال میرود که پسر شاه چین یا کاشغرستان را که Ch-en-Pan  
«چن یان» نام داشت «هو ویشکا» جانشین کاشنگا بین ۱۱۴-۱۲۰  
میلادی رخصت نموده و به تخت پدرش نشانداده باشد.

( ۸۴ )

او برآمده هر دسته سعی میکرد که زوار را در معا بد خود  
استقبال کنند. آخر سر حلقه راهبین طریقه « راه کوچک نجات »  
که در معبد « شالو کیا » منزوی بود پیش شده گفت چون  
این معبد بیول پسر امیر اطور چین آباد شده و شما حالا از بن  
مملکت تشریف میارید بی مناسبت نخواهد بود اگر اول  
در اینجا نزول فرمائید .

زوار از شنیدن این بیانات قلباً متأثر شده و چون خودش  
ورفیق راهش « پراجناکارا » بزرگترین عالم بود ائی بلخ  
هر دو بطریق علمای این معبد بودند میل اقامت در آنجا  
نشان دادند و تقریباً یکماه فصل بارانی سال ۶۳۲ را  
در آنجا گذرانیدند .

### کشودن خزانه معبد

در فصل افسانه های قبل الاسلام مختصر شرحی از این خزانه  
داده و قصه تجاوز بک نفر شاه حر یص و ممانعت طوطی معبد را  
بیان نمودیم حالا در مورد خود خزانه که حقیقت تاریخی هم  
دارد میخواهیم متذکر شویم که بر عمل های چینی در موقع

( ۸۵ )

آبادی این بنا مقدار مسکوکات طلا و مروارید را برای مرمت کاری و رفع نواقص آن دفن نموده بودند و با تریبی که در مورد افسانه خزانه ذکر شد هیچکس حتی روحانیون هم به کشودن آن جرئت نمیکردند. لذا راهبین معبد از وجود زوار چینی استفاده نموده از او خواهش نمودند تا به کشودن سر خزانه اقدام کنند مشارالیه بدستگیری ده نفر راهبین دیگر بعد از ذکر اوراد شروع به حفر نمود و به عمق ۷ یا ۸ فوت ظرف بزرگ مسی پیدا شد که در آن چندین صد سکه طلا و چندین یلست مروارید گذاشته شده بود. روحانیون آنچه برای مرمت کاری معبد لازم داشتند گرفته از زوار چینی ممنونیت زیاد نمودند.

### معبد راهیولا

این معبد که بنای آن به «راهیولا» یکی از وزرای قدیم دیانت پرور بگرام نسبت میشود بفاصله تقریباً ۳۰ لی (۱۵ کیلومتر) جنوب شرق یابخت بنا شده بود و در قرن ۷ مسیحی هنگام ورود زوار چینی هنوز آباد بود و با بلندی صد قدمی

( ۸۶ )

و تزئینات مجلی که داشت در زیر اشعه آفتاب میدرخشید .

### معبد شاه

بکنار سواحل جنوب رودخانه بزرگی که بشمال غرب  
یابخت واقع است معبدی است مربوط بیک « شاه قدیمه » که  
در آن دندان شیری شهزاده « ساکیامونی » میباشد . هکذا !  
بطرف جنوب شرق این معبد دیگری است که آن را نیز یک  
پادشاه قدیم ساخته در آن یک پارچه جمجمه « تاناکاتا » و یک  
تار موئی گره فرق سر او میباشد .

### معبد ملکه

بطرف جنوب غرب معبد فسوق الذکر معبد خانم پادشاه  
قدیمه است . این معبد استویه طلائفی دارد که صدفت بلندی  
آنست . در افسانه ها میگویند که شام روز پانزدهم هر ماه  
بالای استویه هاله روشنی در خشانی پیدا میشود و تلاوی آن  
ناصبح دوام کرده در روشنی صبحگاهی از بین میرود .

نگاه: کروی آن اشکال نبات و غیره نقش شده







نگه حاجه - روی آن شیر با لاری گازدهش شمه آتیش می بر آید به دریا ایستاده است.

## فصل هشتم

### وضعیت تجارتی و سیاسی

انتقال مال التجاره هند به راه ابریشم - ترازیت موادچینی و رومانی -  
سرمه و اسپ های کاپیسا بدر بارچین - رومانی ها و خرید ادویه در دره  
کابل - رول سیاسی - نشان کاپیسا .

\* \* \* \* \*

« کاپیسی » قدیم با موقعیت مساعد جغرافیائی که روی معبر  
بزرگ تجارتی هند و بکتریان احراز کرده و مدخل بزرگترین  
دره های هندو کوه پنجشیر - خاراک - شتل - غوربند در آن  
باز میشود از نقطه نظر تجارت همیشه و در هر عصر دارای اهمیت  
زیاد بود - قافله های هند - کاروان های ارا کوزی از طرف  
شرق و جنوب غرب و مال التجاره یار دریای اکیوس و آسیای  
مرکزی از راه « بکتر » یا « فو - نهو - لو » یعنی بلخ و « هو »  
یعنی قندوز و سائر شهرهای باختر و تخارستان از طرف شمال  
در آن تمرکز و رد و بدل میشد هکذا از جانب غرب از اقطار  
امپراطوری رومن خصوص از قسمت های آسیائی آن از میان

( ۸۸ )

خاك پارتی قافله ها را « راه ابریشم » بهرات و بلخ واصل شده چیزی بطرف وادی « سردریا » و سرحدات چین میرفت و قسمتی بقصد هند از بلخ به جنوب هند و کوه فرود آمده از کاپیسا عبور مینمود .

بگرام با امتیاز مرکز بتیکه در عصر آخرین شاهان یونانی و کوشانی داشت مرکز سلیقه و خوش گذرانی وقت خود بود قراریکه حفريات پارسال به اثبات رسانید بهترین اشیای تجملی لطیف ترین ظروف شیشه و چینی - قشنگ ترین سندوقچه های منبت عاجی و غیره وسایل حیاتی و تزئیناتی از یونان - بی زانس چین - و هند در آنجای آمد و خریده میشد و عوض آن اشیای بومی - زیورات و طینی - پارچه های محلی - قماش های بافتگی اسپ های سواری به ممالک مزبور میرفت نتیجه کشفیات اطاق ده حفر گاه نمره دوم بگرام بوضاحت نشان میدهد که در قرن يك و دوم (قم) و پنج قرن اول مسیحی تجارت به پیمانه زیاد يك طرف بین هند و کاپیسا و طرف دیگر بین آسیای غربی و کاپیسا معمول بود . در زمان « مورباها » اسباب ساخت

( ۸۹ )

هند از قبیل سند و قچه های عاج قطی های چوبی منبت  
پایه های منبت تخت و چارپائی نگینه - جواهرات  
سنگ های تراشیده و صیقلی زیاد به کابل و کاپیسا فروخته میشد  
چنانچه سند و قچه های که پارسا کشف شد همه از « ماتورا »  
و سایر نقاط هند مرکزی به بگرام آمده است . تخم های  
شتر مرغ که سر آن را گرد بریده و نکین ها با چونه در آن  
نصب میکردند و بقسم چراغ استعمال میشد چیزی است که  
از افریقا و سواحل شرقی بحر الروم با تجار « بی زانتی »  
به بگرام آمده است . علاوه برین هزارها ظروف شیشه ای  
قشنگی که اکثر آن مورد استعمال دیگری غیر از تزئینات  
نداشت هم ذریعه تجار مذکور وارد بگرام گردیده است .  
بعد از فتوحات اسکندر تا نیمه اول قرن اول مسیحی مدت  
تقریباً چهار صد سال یونانی ها در آسپارفت و آمد داشتند  
درین عصر که در کاپیسا بعلاوه شهر اسکندریه قفقاز شهر  
دیگری هم معمور بود بدون گفتگو تجار یونانی در آن آمد  
و شد داشت .

( ۹۰ )

در دوره « کوشانی » چون سه امپراطوری بزرگ و  
مقتدر رومانی ها - کوشانی ها - هان ها - در اروپا و غرب آسیا  
و « آریانا » و چین حکمفرمائی داشت با امنیتی که ایشان  
درین قلمر و بزرگ فائز نموده و بنا نهادند گمان سیاسی که  
به دربار یکدیگر مبادله می نمودند طبعاً تجارت  
و رونق زیادی گرفت چون چینائی ها برای فروش  
مال التجاره خود مخصوصاً ابریشم به بازارهای  
لی زانس « زم شرقی » و شهرهای سواحل بحر الروم احتیاج  
داشتند و رومانی های خوش گذران به مال التجاره و ادویه هندی  
و پارچه های چینی محتاج بودند برای تامین ترانزیت تجارتی  
ترد کوشانی ها نهادند. چینیائی ها به اسپها  
وسرمه و بعضی چیزهای دیگر « آریانا » احتیاج زیاد داشتند  
ملکه چین برای استعمال شخصی خود و خواتین سرا پرده  
سلطنتی سالانه مقدار زیاد سرمه خریداری می نمود. رومانی  
ها به ادویه و مال التجاره هندی ضرورت تامه داشتند و سالانه  
۵۰ میلیون « سترس » که مبلغ معتدلی بهی میشود درین راه صرف

( ۹۱ )

میکردند . طبیعی است که يك مقدار این پول در کاپیسا و دره  
کابل به خرید اشیا و ادویه صرف میشد .  
بعد ازین تاریخ در دوره هباطله که در ایران ساسانی ها  
و در هند گوپتاها سلطنت داشتند و در دوره های بعد که  
مصافد به انتشار « نیوکیو » یعنی ترک ها و مقتدر شدن  
برهن ها است تا زمانه ظهور دین مقدس اسلام همیشه کاپیسا  
حایز فعالیت تجارتهی بوده رول ابستگای خود را در دهن  
دره های هندو کوه بازی کرده است .

### سیاست

کاپیسا بین بکتریان و هندو واسطه موقعیت بزرگ نظامی  
خود بمثابه قلعه بود که دروازه های دره های هندو کوه  
را محافظه میکرد . اسکندر اهمیت موقعیت نظامی آن را دیده  
شهری در آنجا بنا کرد و درتها جمات خود بطرف بکتریان  
و هند در هر دو موقع اول تدارکات خود را در اینجا می نمود  
هواهای هندی که از وفات اسکندر و نزاع جنرال های  
اوستفاده نموده افغانستان شرقی و جنوبی را

( ۹۲ )

بخود ملحق کردند همیشه حکمرانی در کاپیسا داشتند  
و آخرین آنها «سوفانگازنس» نام داشت و در اثر ورود  
ایتو کوش سوم و ابوتیدم شاه باختر به دره کابل از بین رفت .  
اگر چه بعد از ۲۵۰ ( ق م ) مرکز سلطنت مستقل یونانی  
باختری شهر «بکتر» بود کاپیسا همیشه در موقع امنیت و محاربه  
یکنوع مرکزیت داشت زیرا تا یکز مانی که پایتخت در بکتر بان  
بود بعضی شهزادگان یونانی که با خانواده شاهی باختری مثلاً  
« خانواده ابوتیدم » مخالفت داشتند بیشتر در کاپیسا مرکز  
میکرفتند و بعد از «هلیو کلس» چون اسکائی ها به باختر ریختند  
طبیعی خود کاپیسا مرکز سلطنت شاهان یونانی گردید .  
قراریکه از روی مسکوکات و بعضی شواهد تاریخی ظاهر شده  
معلوم میشود که کاپیسا از خود نشان و علامه مخصوصی هم  
داشته و آن عبارت از «سرفیل و کوه» بود که در اکثر مسکوکات  
آخرین شاهان یونانی بضر رسیده است .  
یونانی های جنوب هندو کوه کاپیسا را ملجاء و سنگر گاه  
خود قرار داده نازمان اضمحلال خود در اواسط قرن اول

( ۹۳ )

مسیحی از انجا با آنها جات اسکائی و پهلوان دست و گریبان بودند.  
بعد از «هرمایوس» با دوره کوشانی ها عصر عروج و تعالی  
کایسا شروع شد. «کجولا کد فیزس» و «ویها کد فیزس» از انجا بر  
«آریانا» حکمفرمائی داشتند چون نوبت به سلطان مقتدر  
کوشانی کنیشکای کبیر رسید بگرام یا بتخت بهاری بزرگترین  
امپراطوری آسیا گر دید. درین وقت روابط سیاسی «آریانا»  
با خارج نسبت به زمانه های دیگر خیلی وسعت یافت. معاصر  
کوشانی ها در چین خانواده «هان» در ایران پارت ها و در  
«آسیای غربی روما ئیها» حاکمیت داشت.

علتی که چینائی ها و رومائی ها را خواهشمند دوستی کوشانی  
ها ساخته بود دو چیز بود یکی سیاسی و دیگری تجارتنی.  
از نقطه نظر سیاست چون «هان های» چین و رومائی ها  
هر دو دشمنی مشترک با پارت ها داشتند مایل بودند که ایشان  
را بدست کوشانی ها مضمحل سازند از پهلوی تجارتنی چون  
هر دو طرف از ترانزیت اموال خود از امپراطوری کوشان  
ناگزیر بودند طبعاً اظهار دوستی و مودت می نمودند به



( ۹۴ )

این جهات روابط عادی سیاسی بین دربار بگرام و چین  
وامپراطوری روماقائم بود « کد فیزیسی » اول موسس سلطنت  
کوشانی سفیری نزد « اگوست » فرستاد وامپراطور در مقام  
« ساموس Samos » از نماینده اول کوشان استقبال نمود . بعد  
از او کنشکای کبیر از طرف خود سفیر دیگری نزد  
« نراجان » فرستاد که به سال ۹۹ مسیحی به ایتالیا و اصل  
گر دید و به روما بحضور امپراطور بار یافت همین طور در بار  
کوشانی بگرام سفر او نمایندگان بدربار « هان های » چین  
هم داشت و از طرف آنها یعنی از جانب چینائی ها و رومائی ها  
نمایندگان سیاسی در بگرام و پشاور پایتخت های بهاری  
وزمستانی کوشانی ها فرستاده میشد .

در زمان هیاطله و جنگ هائی که ایشان با ساسانی ها  
و کویتا های هندی نموده اند هم کابیسارول سیاسی بازی  
کرده سپس چون « نیو کیو » یا ترک های غربی بر « اریانا »  
دست یافتند و در صفحات شمال هندو کوه که درین وقت بیشتر  
بنام « فو-هو-لو » یا تخارستان یاد میشد قندز مرکز خانانات

( ۹۵ )

آنها شده بود در جنوب هندو کوه کاپیسا پایتخت شمرده میشد  
واز پهلوی سیاست رول مهمی اازی میکرد زیرا « گندهارا »  
( دره کابل تا پشاور ) امپا کما « لغمان » حتی تا کز بلا که  
روسای بومی آنها از بین رفته بود تحت نفوذ شاه ترکی  
کاپیسا آمده بودند . قرار شهادت « هیوان تسنگ » زوار چینی  
موقع عبور او در ۶۳۲ « شاه کاپیسا » از قبیله « کاشتر یا »  
یعنی نجبا و شخص رشید و دلاوری بود و از اقتدار او مهالك  
مجاور بجان میلر زید و به ده دره مختلف حکمفرمائی داشت «  
» رونه گروسه « فرانسوی درین مورد مینویسد که مانند  
امیر کابل در قرن ۱۷ ، چون شاه کاپیسا راهای تجارتی  
اسبارا در تصرف داشت سلاطین مقتدر ارزومند دوستی او بودند  
و قراریکه تاریخ تسنگ Tsing خانواده شاهی چین مینویسد  
حتی در قرن ۷ مسیحی هم شاه چین به استقرار روابط در بار کاپیسا  
ذبعلاقه بود . بهر حال چون سیادت سیاسی يك منطقه بیشتر منوط  
به موقعیت جغرافیائی است کاپیسا در ادوار قبسل الاسلام  
بامر کنزیتی که داشت رول مهمی درین زمینه بازی نموده است

## فصل نهم

### سلسله کاوش و حفريات و نتائج آن

حفريات در بازار جديد شهر شاهی یا شهر کوشانی - قصر شهر جديد  
شاهی - ظروف شیشه‌ئی - ظروف مفرغ - اشیای عاجی و استخوانی  
معبد یوزه شترک

\* \* \* \* \*

جمله کاپیسا یکی بواسطه قرابتش به کابل دوم بعلت اینسکه  
روی معبر بزرگ صفحات شمال افغانستان افتاده خارجی هائیکه  
از قدیمترین زمانه ها به این مملکت آمده اند آن را دیده اند .  
از جمله اروپائی ها آنکه بگرام را بفرصت دیده و باخاطر  
آرام در حفر استویه ها و جستجوی مسکو کات اقدام نموده  
« من » انگلیس است که در ۱۸۸۳ و بعد در اثر حمایت  
اعلیحضرت امیر دوست محمد خان وارد کابل شده از کابل  
ذریعه بومی ها بزرگترین استویه جنوب شرق کوه پهلوان را  
حفر نموده و بعد خودش شخصاً بسه بگرام رفته پانزده هزار

( ۹۷ )

مسکوکات شاهان یونانی - کوشانی را از نزد بومی ها جمع  
و باخود برده است .

بعد از ۱۹۲۲ که امتیاز حفریات بفراanse ها داده شد  
موسیو فوشه رئیس هیئت اعزامی در ضمن تعیین خط سیر زوار  
چینی « هیوان تسنگ » در افغانستان در بگرام و اطراف آن  
هم مطالعاتی بعمل آورده راجع به موقعیت چند جای قدیم  
نظریات مفیدی پیش کرد چنانچه بگرام را پایتخت شاهان یونانی  
کابل زمین « و برج عبدالله » را شهر کوچک شاهی عصر یونانی  
خواند - موسیو « برنو » یک نفر دیگر از اعضای حفریات  
فراanse در ۱۹۲۵ کاوش های در شهر ( جدید شاهی )  
و حفریاتی بطرف شرق بگرام در دامنه غربی کوه پهلوان نمود .  
بعد از ۱۹۲۵ تقریباً ده سال بگرام بحال خود ماند  
و دست نخورد فراanse ها هم درین بین بسه نقاط دیگر  
مثل بامیان شهر غلغله - تپه مرغان - کوتل خیر خانه -  
فندقستان غور بند - شیو کی - سیستان و غیره نقاط  
مصروف شده در بگرام تا ۱۹۳۶ حفریاتی نشد .

( ۹۸ )

### حفریات در بازار شهر جدید شاهی یا شهر کوشانی

قرار یلان جدید مرتبه ۱۹۳۵ هیئت حفریات فرانسه مجدداً به بگرام توجه نموده موسیو « کرل » و « مونیه » در اوائل ۱۹۳۶ عملیات حفاری را با نقشه وسیع در خرابه های « شهر جدید شاهی » شروع نموده حین کاوش شمالاً و جنوباً کناره های گودالی را تعقیب نمودند که روی خرابه های شهر عرضاً افتاده است . چون حفریات ادامه یافت معلوم شد که از حسن اتفاقات ایشان به قسمت بازار شهر مصدق شده اند . خلاصه در ۱۹۳۶ رسته دکان های قسمت غربی و در بهار ۱۹۳۷ رسته سمت شرقی را خالی نموده دامنه معلومات را در موضوع طرز زندگی ، اثاث البیت - ظرف خانگی - طرز و ساختمان دکان و دیگر زمینه های حیات عادی طبقه عوام عصر کوشانی خیلی انبساط دارند . در هر کدام از این دکان ها که خالی میشد از مسکوکات سلسله سلاطین کوشانی « کنیشکا » - « هوویشکا » و « اسودوا » حتماً دوسه چهاردانه پیدا میشد .

( ۹۹ )

ظروف سفالی مخصوص رفع احتیاجات خانگی که به تعداد زیاد از اینجا کشف شد تزئیناتی دارد بر جسته که بامهر و تابه بعمل آمده و موسیو هاکن تاریخ آنها را به اوایل عصر استقرار کوشانی ها در بگرام یعنی به قرن اول و دوم مسیحی نسبت میدهد. چون تفصیلات مزید اشیای مذکور خارج از موضوع محدود این فصل است بدون اینکه داخل جزئیات شویم مختصراً مینگاریم: - ظروف خانگی اوایل استقرار کوشانی در جنوب هندو کو عموماً سفالی و اشکال عمده آنها قرار آتی است: -

( ۱ ) گیلاس های آب خوری پایه دار بلند که شبیه گیلاسهای پایه دار شیشنی امروزی میباشند.

( ۲ ) بوتل بایک نوع تنگ های ( ۱ ) بی دسته یا دسته داری که در آن عموماً حبوبات را میکذاشتند.

( ۳ ) بسکنوع دیگ های گلی که بیشتر به خمره های امروزی شباهت دارد.

( ۱ ) تنگ یک قسم ظرف گلی شکم بزرگ است و به دو طرف خود دستهای کوچک دارد.

( ۱۰۰ )

(۴) قیف سفالی که عیناً بشکل قیف شیشنی با فلزی امروزی  
میباشد و تاریخچه ایجاد قیف را عجمالتاً به عصر کوشان میرساند.  
(۵) دسته هونگ سفالی برای میده کردن که به دو طرف  
جدار اطراف آن شکل "سوا ستیکا" یعنی صلیب گوشه  
خمیده در دو جا کنده شده است.

(۶) چراغ های گلی که تا امروز فرق نکرده و هنوز هم  
در خانه های کابل موجود است و بنام "چراغ دستی" یاد میشود.  
(۷) اشکال فیل و اسب که بجز و ظروف بوده ویای  
و دسته آن را تشکیل میداده.

علاوه بر اشیای فوق بعضی چیزهای فلزی مثل تیغ های چاقو  
کرد، سرریکان شانه استخوانی و غیره نیز پیدا شده است.  
دکان های بازار شهر کوشانی عموماً دو حصه داشته یکی  
"پس دکانی" که دران دکان داران مثل امروز مال خود را  
ذخیره میکردند و دیگر خود دکان که دران اشیا را کم کم  
کشیده بمعرض فروش میگذاشتند و در بعض جاها به این دو  
قسمت يك حصه کم بر دیگر هم علاوه میشد. دکان دارها

( ۱۰۱ )

تماماً دکان های خود را با گل سفید معدنی رنگ  
میکردند

### قصر شهر جدید شاهی

تقریباً در وسط محوطه بزرگ حصار شهر جدید شاهی  
بگرام بر جستگی بود که یاز سال دست نخورده بود موسیو  
ها کن در شروع عملیات پارسال سر پرستی حفرات انجا را به  
« مدام ها کن » سپرده و بعد از ادامه کار (۹) اطاق بزرگ  
یکی بعد دیگری خالی کرده شد ولی طوریکه انتظار میرفت  
ازین (۹) اطاق چیزی مهمی بدست نیامد چنانکه کار تخلیه  
اطاق دهم شروع شد وضعیت کاملاً تغیر نموده معاصره قصر که  
حتماً شخص با نفوذ و مقتدری بوده با پیش بینی که در مورد  
کدام حادثه و تهاجمی داشته بد آرامی خاطر آنچه در اطاق  
های مختلف قصر داشت همه را در این اطاق بزرگ جمع  
و دروازه آن را قفل نموده بود اشیائی که از بنجا بدست  
آمده با آنها نیکه فوقاً متد کر شدیم و از گوشه غربی شهر  
کشف گردیده است فرق کلی دارد. این اشیا تماماً تزئیناتی



( ۱۰۲ )

و تجلی و اکثرآ از هند و سواحل بحر الروم به بگرام وارد شده است . تعداد این اشیا خیلی زیاد اهمیت اکتشاف آن ازین بیشتر است و حتماً درین زمینه کتاب مفصلی از طرف فرانسه ها تحریر خواهد شد (۱) بحالاً برای اینکه نظریه راجع به آنها داده باشیم از مقاله موسیو هاکن که در سالنامه امسال شایع شده جسته جسته بعضی چیزها را انتخاب میکنیم .

اطاق دهم این محل نسبت به سایر اطاقها وسیع تر و دورا دور آن به مواظبت دیوار شده بود اشیاى مکشوفه از روی مواد شبشه ئی - چینی - سنگی «ر خام» عاجی - استخوانی - مفرغی - چوبی است و باقرتیبی گذاشته شده بود که خیلی انسان را بعیرت می اندازد یعنی تمام اشیاى که خواص یونانیت و غربی داشت به مناصفه شمالی و چیزها ئیکه متعلق فریحه هندی بود به طرف جنوب آن مرتب قرار یافته بود .

---

(۱) کتاب مذکور بنام «کتلاک آثار بگرام» از طرف پروفیسرها کن رئیس هیئت حفاریات فرانسه نوشته شده و درین روزها زیر طبع است و شامل سه قسمت میباشد : مقدمه - تفصیل اشیاى مکشوفه - نتیجه

( ۱۰۳ )

### ظروف شیشه‌ئی

تعداد ظروف شیشه‌ئی که درین اطاق گذاشته شده بود از هزار هم تجاوز میکرد و عبارت بود از کیلاس های ساده - رنگه - منقوش - بشقاب ها ، ما هی های شیشئی و غیره . کیلاس های مذکور خواص کارخانه های شیشه سازی سواحل شام را ارائه میکنند « از قرن اول تا اوایل قرن چهارم مسیحی » . بعضی کیلاس های منقوش با وجود مرور زمانه طولانی تزئینات و نقوش رنگه خود را از دست نداده و موضوع بعضی از تصاویر مذکور قراراتی است :-

روی يك جام بزرگ شیشئی دو مرد برای دو زن میوه می‌آورد و درخت های خرما هم به اطراف دیده میشود . در يك پارچه ظرف كزچك شیشه‌ئی دیگر صحنه مقابله دو نفر پهلوان عصر رومن که آن را « گالید باتور » میگفتند معلوم میشود . در يك پارچه دیگر صحنه مقابله سوار و پیاده ترسیم شده در صفحه خار جی يك ظرف دیگر مجسمه « پوزیدون Poseidon » « رب النوع ابجار » نصب است و با مقایسه که شده با تصویر این

( ۱۰۴ )

رب النوع که روی يك قاب ساخت « کوبین » کنفاز رون  
« موزل » شباهت دارد

ظروف مفرغ :

در میان ظروف مفرغ که تعداد آن تقریباً به ۵۰ میرسد  
سنگ ترازو یکنوع ظرفی که بشکل شاخ است و آن را  
( ربتون ) گویند . قاب های چقور کاسه نما و غیره اشیا بدست  
آمده و مهمترین آن یکنوع سیری است که از دو قطعه مفرغ  
تشکیل شده است که روی هم قرار میگرفت در صفحه قطعه  
فوقالی صورت « مدوز Meduse » برای ترسانیدن دشمن  
ترسیم شده دورا دور صورت مرکزی اشکال ماهی ها معلوم  
میشود که دم و شپهر های آنها متحرک است و به هر کدام آن  
زنکواه اویزان بود که جنگجو باشور دادن سیر يك آواز  
مهیبی تولید میکرد و دیگر شپهر های ماهی ها را به حرکت  
می آورد . روی صفحه خارجی سیر ورقه ضخیم شیشه داشت  
که در آفتاب میدرخشید و اشکال فوق الذکر از پشت آن  
معلوم میشد .

( ۱۰۵ )

### اشیای عاجی و استخوانی :

در قسمت جنوب اطاق مذکور به استثنای چند ظرف شیشه‌ئی باقی تمام صندوقچه هائی پیدا شده که مخصوص نهادن جواهرات بود. این صندوقچه‌ها از صفحات نازک چوب ساخته شده و روی آن قطعات مثبت عاج و استخوان نصب نموده بودند این اشیا چیزهای بی سابقه ایست که از هند مرگری با ( ماتورا Mathura ) به اینجا آورده شده تا گفته نماند که این اشیا با وجودیکه ساخت هند است در خود هندوستان بواسطه حرارت زیاد از آن اثری نمانده با مطالعات در جزئیات تصاویر آن معلوم میشود که نفوذ صنعتی بین النهرین حتی بعضی الهیام صنعت قدیم « سومر Sumer » با جزئیات تزئیناتی صاف هندی ضم شده است. موسیو هاکن میگوید اشکال بعضی زن‌ها که با بدن‌های چاق و صورت‌های گوشتی مثبت شده اند با سبک کنار مجسمه‌های مکتب « ماتورا » عصر کوشان ( قرن اول و دوم عهد مسیحی ) شباهت دارد بزرگترین مظهر قابلیت صنعت عاج در قسمت‌های معلوم میشود

( ۱۰۶ )

که موضوع نهبش آن زن هائی است که مصروف آرایش خود  
میباشند . بدن ها بسکمال لطافت تجسم یافته . و وضعیت بیقید  
و آزاد آنها بر زیبایی خطوط بدن افزوده است با نظریه  
موسیو ها کن تمام زیبایی صنعت قرن ۳ « گیتا » در نهبش  
صحنه های فوق گنجانیده شده است . بعلاوه اشیای مختلف  
فوق که در اینجا مختصراً به آنها اشاره شد بعضی گلدان  
ها و ظروف سنگ رخام هم بدست آمده و عیناً نظیر آنها از  
خزانه های شهر « یومپه نی » ایتالیا که در ۷۹ مسیحی  
در اثر آتشفشانی « کوه فزوو » خراب نشده نیز کشف  
گردیده است . ( ۱ )

### معبد پوزه شترک

دورادور کوه بهلوان که به در کیلومتری شرق خرابه  
های شهر جدید شاهی بگرام واقع است يك عده معابد و  
بناهای مذهبی در پوزه های کوه معمور بود چنانچه از آن

( ۱ ) تصویر ۴۳ و متن مضمون صفحه ۶۲ کتاب « یومپه نی »  
تالیف « موسیو دلاکورت » ملاحظه شود .

( ۱۰۷ )

جمله بسکی خرابه های است که بالای پوزه شترک فعلی به سه کیلو متری برج عبد الله افتاده و یاز سال بهار حفریات آن راتحت نگرانی موسیوها کن موسیومونیه شروع نموده و درخزان سال مذکور خاتمه داد. چون این بنای مذهبی در مرور زمان چند مرتبه مرمت کاری شده و وسعت یافته پلان اولیه قدیمه آن مغشوش گردیده قدیمی ترین قسمت آن محوطه مربعی بود که در وسط خود استویه بزرگی داشت. این حویلی از طرف شرق مربوط بیک حیاط دیگر بود هکذا بجانب جنوب و جنوب غرب هم ملحقات داشت. از روی یک اوزار و یک صحنه نیم کاره موسیوها کن نتیجه گرفته میگویند که صنعتگران در خود این محل مجسمه ها و دیگر آثار خود را می تراشیدند قرار نظریه موسیوها کن در میان آثار قدیمه مکشوفه اینجا چند پارچه خیلی مهم است منجمله صحنه بزرگی که هنوز در دیوار در جای خود نصب بود یک عده را هیبن و مریدان آنها را در حال تمجید و احترام بود ا نشان میدهدا مکان دارد که راهبن عبارت از سه برادر

( ۱۰۸ )

( کا سیا یا Kasyapa ) و سه نفر مریدان ایشان بوده باشد .  
روی این صحنه يك جوره اعانه دهندگانی هم معلوم میشود  
که مرد آن به نمونه عصر کوشانی لباس پوشیده است موسیو  
ها کن باعقائسه يك صحنه دیگر ( که بودلس اتوامیتر با ) را چهار  
زانو تحت کمانی نشان میدهد با آثار چینی عصر « وی Wei »  
( حوالی قرن ۵ بم ) نتیجه گرفته مینویسد که صنعت بودایی  
چین در عصر مذکور خیلی ها تحت نفوذ موضوع های مذهبی  
صنعت « گریک و بود يك » آمده است . تا گفته نماند که بعضی  
مجسمه ها مخصوصاً « هیکل چهار شانه بودا » و بیان کارا «  
و دست های بزرگ آن تنزلی در رویه صنعت « گریک و بود يك »  
نشان میدهد .



غلط نامه

صحيح	غلط	سطر	صفحه
بقايای	بقايای	۳	۱۳
«شا - لو - کیا»	«شا - لو»	۱۶	۱۹
مربد	مربد	۱۲	۳۲
به باد	باد	۱	۳۶
به سر	بر سر	۸	۳۶
Pilusara	Piluoara	۵	۴۳
از دحام	از دحام	۱	۴۲
Siang -kien	Singksen	۸	۴۳
با	و	۶	۴۶
یکی	یکی	۵	۴۹
ولسن	ویسن	۱۴	۵۳
«سویها کاسنا»	«سویها کاسه تانا»	۸	۵۸
بود بزم	بود سبزم	۱۱	۷۱
۴	۲۴	۱۶	۷۲
از	را	۱	۸۸
بی زانس	لی زانس	۸	۹۰
شد	نشد	۹	۱۰۶



